

ساخته در نظر ما چند اشرفی نذر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم کتابت و تصویران و خواندن در شرف نقیب خان
 فرمودند و مطلع آن کتاب نسبت به بیت امی و رنگ و پوی نور افاز به عنقنای نظر بلند پرواز و الحق مشهور است
 که درین سیصد سال مثل این بعد از نبیر خسر و شاید در بند کسی دیگر نگفته باشد و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که
 با قلیج خان دزاقاده و همیشه معارضت با او داشته و تصرف در مزاج با و شاهی پیدا کرده و حسرت و چابک در
 بهات و رآمده بود و مور و انواع مراحم با و شاهی و محل عتقاد تمام در حسن کفایت و تدبیر و اخلاص و بیانت و ترو
 شد چنانکه قلیج خان و دیگر ارباب خل را که خدای از درگاه انداشتند با طراوت نامزد گردانیدند یعنی را مقدمه بر بیت
 و منشأ رعایت او تصور نموده عنایات گوناگون در باب او در خزینة خاطر مکتون داشته میخواستند که خوب حالے
 او را که قابل نشود و تا بود در صحرا ظهور آوردند ناگاه در عین ترقی و اوج کار و بار بر غلاف چشماشت آشنا و یگانا چشم خمی
 عظیم از زمانه رسید و بجزمت تب محرق در سن چهل و پنج سالگی از عالم بوفا در گذشت و خزانم نیک با خود برد و بیخه
 از احکام اصحاب که از حسن خلق دیده امیدوارها داشتند خصوصاً این حقیر که جهت یگانگی دینی و اخلاص مبرا از
 اغراض دنیاوی با و داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ نو میدی بر سینة زده فاقبت جز صبر شکیبانے
 که شیوة اصفیاء و شیره العیاض است چاره ندیدند و این واقعه را عظم مصائب و نوائب دانستند عبرت کلی از آن گرفتند و بگویند
 صحبت و محبت با افراد انسانے تروم و زانو و جنول لازم گرفتند و مجلس و عطا قننت بهوس است * مرگ
 همسایه و اعطای تو بس است * و این واقعه در کمیت و سوم صفر اینسال روی داد و نفسش او را از اردو بلاهور آورد
 و رباع بود فون ساختند و کم کسی از خاص عام شهر بود که بر جنب از او نگرست و از مکارم اخلاق او یاد نگردد
 پشت دست بدندان حسرت نگزید قطعه بر پیش آویختن اجل ابقانمی کند * سلطان قهر بیخ محابانمی کند * عام است
 حکم میراجل بر جهانیان * این حکم بر من و توبه تنها نمی کند * و این قطعه در تاریخ او گفته شد قطعه رفت میرزا نظام
 دین احمد * سوئی عجبی حسرت زیبا رفت * جوهر او را بسکه طالی بود * در جوار ملک تعالی رفت * قادری با است
 سال تاریخش * گویند که هزار و نبارفت * و درین ایام شیخ فرید بخاری که بجهت ضبط کوهستان سوادک
 فرستاده بودند برای خدمت بخشگیری که متعین منحصراً شده بود طلبیداشتنده و قاضی حسین قزوینی را بجای او بنا مزد
 گردانیدند و درین ایام عظم خان که از شرفامی مکه معظمه از ارباب ارشدیده و آن استغنا با و داد بود و انرج بارگشته
 داخل سلسله مروان گشت هم سجده و هم سانه لوازم اخلاص بجا آورده و دواع محاسن گفت و در صحبتها و خمر با
 همه جا پیش بود و صورت خازی پور و حاجی پور جاگیر یافت و احکام مذاهیب نواز خدمت طلای یاد میگردد بهیت
 درین تعلیم شد عمر و هنوز اجد همی خوانم * ندانم که بقوم آموز خواهم شد بدو انش * و دفع مالی راست آمد و در نیم
 ماه جب اینسال تحویل نوروز واقع شد و کمال چهل از جلوس رسید مجلس آئین شب بدستور سنوات سابق گذشت
 و پیش از تحویل بدوروز در دو اتخانه عام و خاص از بالائی هر که فقیر را پیش طلبیدند و خطاب بشیخ الواضل فرمودند
 که اخلاقی را که عبارت از فقر باشد جوانے فانی صوفی شریبے حیال میگردد و میمانا او خود چنان فقیه متعصب ظاهر
 شد که بیخ شمشیری رگ گردن بگنبد او را نتواند برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت
 اینچنین میفرمایند فرمودند که در عین دزم نامه که عبارت از مهابت است باشد و در پیش بر معنی نقیب خان اگواه

گرفته ام شیخ بعضی ساینده که تقصیر کرده است بفرودت پیش رفته معروض در ششم که بنده متبرجمی پیش منستم هر دو پایا
 هندی تقصیر کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تقصیر من خواهد بود و بد کرده باشم شکیخ همین
 مدعا عرض کرد تا موشش با نذد و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتی در رزم نامه کرده بودم با نیمه منمون که
 استادی از اهل هند در وقت نزاع بخصیت با حاضران می گفت که آدمی را لازم است که قدم از جمل و غفلت
 بیرون نهاده اول از هر صانع چون را بشناسد و راه دانش بیاید و تنها علم جمل اکتفا نماید که نتایج بنمیدد و طریق
 اختیار نموده ارسیات حسب الامکان دست کشیده دارد و یقین داند که هر کس را باز پرسى خواهد بود و در اینجا نیز
 نوشته بودم مصرعه بر عمل اجری و هر کرده جزای دارد و این معنی را حل بر سوال منکر و نیکو و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر
 نموده مخالفت فرار داد خویش که بغیر از تشایخ هیچ چیز قائل نیستند نموده مرا ستم بقا است و تعصب داشتند بیست
 تا که ملاست مژده اشکبار من یکبار هم بخصیت چشم سیاه خویش آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل بیت
 قائل بخیر او سزا حسنت و سیادت و اطفا و ایشان اینست که چون شخصی میبرد محرری که ناقد اعمال اشدگان را از
 مدت عمری نویسد پیش فرشته که قابض ارواح است و بادشاه عدل نام دارد و میرود بعد از ملاحظه نیکی و بدی و قبیله
 بر دیگری حکم می کند که این شخص مجیر است از وی پرسند که اول ترا بعوض نیکینا در بهشت بریم تا آنجا استیفا لذات
 بر قدر حسنت خویش بکنی بعد از آن در روز فرستیم تا لافی آن گناهان شود یا بر عکس و چون آن مدت را سپری کرد
 حکم می کند که باز در دنیا رفته و بقالی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی بالا نهایتا زمانی که
 حاجات مطلق یابد و از آمن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معادله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان
 فرمود کسی بعضی رساند کرده فرمودند که اگر فلانی را بتولیت رفته منوره حضرت خواجه اجمیری که تولى نذارد و منسوب سازیم نیست
 گفت خوبست و تا مدت دو سه ماه در خدمت در بار بامید خلاصی ازین سه گره اینها تک و دل بسیار نمودم و فصلی چند
 واجباً عرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین می بایست که خصمت بگیر و منادی نجیب این میگفت که
 گزوست در کاری زنی زنجیر در دست کنم + در خم می عرق کنم گزنام هشیاری بری + و در شب سلخ رمضان المبارک
 این سال چون صدر جهان بعضی رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا کارها دارد و گاه گاهی باو خدتی
 میفرمایم و اگر پیدا سازید و علم حق سبحانه و تعالی و ارادت او عزشانه باین معنی تعلق نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری
 و سگ کسی نبودن چه باشد نظر از در خویش ما بر خویری بری + باز گویی که چرا بر در خویری گذری + سالها در طلب روی آنکو
 در بدرم + روی بنا و خلاصم کن ازین در بدری + مقارن این احوال روزی شیخ ابوالفضل را بحضور فقیر فرمودند که اگر
 از فلانی خدمت اجمیر خوب می آید اما چون خیر بار او ترجمه میفرمایم بسیار خوب خاطر خواه مای نویسد لیکن خواهی که از اجدا
 باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و بهمان روز حکم شد که بقیه افسانه هندی را که بفرموده سلطان زین العابدین باوشاه کشمیر
 بعضی از آن ترجمه شده و بحر الاسما نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد آخر آن کتاب که بعضی اشخصت
 جزو است در مدت پنجاه با تمام رسانید و مقارن این حال شی در خوابگاه خاصه نزدیک بیایه تخت طلبیده تابان او حکایات
 از هر باب رسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الاسما که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم غیر متعارف
 از اسم تو بار منو بجاری مالموس بنویس و مسوده این کتب را که خود بر کرده نگاهدار زمین بوس نموده بدل جان قبول نمودی

و شروع آن کردم و بعد از اتفاقات بسیار ده هزار تنگه مرادی انعام واسپ بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بزودی
 خونین درین دو هفته ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که بلاک آنست حاصل کند و هوای آجابه جده و علی ما انشاء الله
 قیامت و درین سال عراقض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حد و دهنده رسید که برهان الملک اجماع بد سلوکی و می گشته
 پسری دوازده ساله را بولیعدی او برداشتند و فرمائی بشهزاده سلطان مراد و فطولی دیگر بخانانان فرستادند که بسببت کت
 نموده متوجه تسخیر فلکن شوند و در اوائل ذی حجه این سال شاه بیگخان کابلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه فرزند
 پیشکار بلازمت آمد جوهری گرانمایه با سائر نقاتس پیشکش کرد و مورد مرحوم و اعطاف بادشاهی گشت و شاه بیگخان در توابع
 زمین داور با فوجی عظیم از اوزبک جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقیه السیف را خلعت
 داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گونجه متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را نیز بیگ متصرف شد و بیشتر روانه گردیده
 بر کره میسرستیل یافت و صوبه چیتور را بمیز راستم و ولایت سنبل از شیخ ابوالفضل کشیده به سیرا قندهاری جاگیر دادند
 و ملتان را که از ظلم میز راستم خراب مطلق شده خالص گردانیدند و درین ایام سعید خان مغول از بنگاله بلازمت رسید و قیل
 و اموال بسیار با سائر نقاتس آن ملک از جانب عیسی خان زمیندان پیشکش آورد و درین سال شیخ یعقوب کشمیر
 صرفی تخلص از درگاه بوطن مالوف مرخص شده بود بر حمت حق و اصل شد **انک الله و انک الله** آجی مونی قطع یاران همه
 رفتند و ره کعبه گرفتند با سست قدم بر در خار بمانیم + از نکته مقصود نشد فهم حدیثی + لادین و لادنیای بکار بساندم
 و در شب بیست و هفتم ذی حجه این سال حکیم عین الملک که بر سالت بجانب اجد علیخان رفته و از آنجا در هندیه که بجایگاری
 مقرر بود بازگشته آمد و بعد از بیماری چهار ماهه سفر آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت
 برداشته سبکبار بمنزل باقی شتافتند می شتابند و ما بهمان سینه دلی و پریشانی عمر به بیهودگی و غافل از ما قبست کار بسر
 میبریم قطعه ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست + این آرزوی دور و دراز از سبے چراست + باروزگار
 عهد تو بستی نه روزگار + پس این فقیر صییت که ایام بوفاست + و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف حکیم حسن گیلانی
 که بسیار در ولس نهاد و هربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید ریاض عی نیار اگر گلے میسر بودی + مردم
 بجهان لذت دیگر بودی + زمین کهنه برای زندگانی مارا + خوش بودی اگر نه مرگ بر در بودی + و درین ایام شیخ
 موسی گیلانی قاضی ولد مخدوم شیخ حامد قدس سره برادر خرد شیخ عبدالقادر که صاحب سجاده اچه است
 ملازمت اختیار کرده بمنصب پانظمدی سرفراز شد و درین ماه صدر جهان مفتی مالک محروسه که بمنصب هزار
 رسیده با دو پیشرفتنوک مقاصد خود بجلقه ارادت در آمده شخصت ارادت قبول یافت و چون ماهی بقلاب
 در آمد و منصب هزارمی یافت و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم میشود و فرمودند که با شد و در همین روز ملاست
 ششتری که خود را اعلم العلماء میگرد و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم شریک میسازد و وقت ذکر آفتاب جلالت عظمه
 و غر شان و امثال السینو یکد و شیخ زاده گو ساله خام نام تبارسی که لایخرفی البان و الزوده و ملا شاه محی شاه ابادی صوفی
 احمد مطرب سند صاد و بلوی که خود را منسوب بفرزند می گوشت نقلین رضی الله عنهمی ساخت بیت شعر را چه همی
 بدو + تو به پیغمبر چه میمانی که مرید شد و مراتب چهار گانه اخلاص را متقلد گشته و بمنصب رسید تا پانصد و
 یافته بطریق تالیفاتش ریش گفتند و جرد مرد گشتند و مو تراش چند تا ریخ یافته شد و حال این نو مذهبان با آن میماند

که بهندوی مسلمان شد و آنکه جامه سرخ در بر او انداختند میباید که بجانب نویشان میدید و ایشان می گفتند
 مردک این لته خود فردا کشته میشود و الامان سلیمانها بگردن ماند احسنه صوفیک همانست که خود را مرید شیخ احمد بکر
 مصری رحمة الله علیه کمال و کل شیخ گرفته می گفت که من با شارت آن مرشد وقت در دیار سمن آباد ام
 چه باره میفرمودند مرا که سلطان پند را زلتی واقع میشود و سنگیری منوره از آن مهلکه نجات خواهی بخشد و قضیه بر عکس
 روی داد قطعه لاف زن جولا به میگفت من بس با هم شکایار سازند فرود آورم حله بان آن شنیدستی که با او
 چون دیگر گفت که گامی بر او چند لاف اول بافت آنکه ابلات و مال حال گو سالی تباری که عجلای جسد گاه
 حکم کن عین است این بود که توسط شیخ ابو فضل بدین تقریب رسیده بنزد و حله کرد و زنی بنام شده که
 خود ازین میان کشید و زنا حشه با احمد صوفیک ثابت پیدا کرده و با وزیر بسیار داده بود کلی برو گمانشته رفت و چون
 مستحطان نو آشنی اهل طرب این را عرض رسانیدند شبی در مجلس نوروزی سر آنها بر زوی آب آورده جا کرد و بعد
 احمد علی و ملا شاه محمد را که شرکت در این کوه بود تغییر دادند و بنامی را با از طلبدند و در دویم ماه صفر ملک الشعرا شیخ قیص
 بعد از امتداد امر من متضاده داشتند و صیقل غنیمت استقا و درم دست و پا و بی کردن خون که بشیاه کشیده بود
 عالم در گذشت و از بسکه با سگان شب و روز بر رخ مسلمانان مخلوط و مرطوب بود و میگویند که در وقت سکرایت صباح
 الکلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در وادی ایجاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار در آن وقت هم
 با اهل علم مشرعی متورع سخنان مالا یعنی بهبوده حشو و کفر متاد خویش در دین که قبل ازین بران صحرار داشت تا بهر حال
 خویش زلفت و تاریخ این مشد که دی طسفه شیعی و دهری و دیگری قاعده است و کتبت و یکی از آشنایان این تاریخ
 یافت که در ناسخ دیدی که فلک چه مایه نیرنگی کرد و مرغ و لمر ارقنس شب تنگی کرد و آن سینه که عالمی در وی گنجینه تا تم
 غنیمت بر آورد و تنگی کرد و در هنگام نزع او با و شاه همیشه رسیده سگ را بدست نوازش گرفته و بر دوشه چند مرتبه فریاد زود
 فرمودند که شیخ جیو حکیم علی را بهرام آوردیم چرا حرف نغزید چون ان خود رفته بود از و صدای و ندای بر نخواست چون که
 پرسیدند و ستار خود را بر زمین زد و آخر شیخ ابو فضل را که تسلی نموده باز گشتند و مقارن اینحال خبر رسید که او خود را
 سپرد اللهم نیتنا و آمیننا و احینا علی الایمان و الا سلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز حکیم تمام در تاریخ
 ششم ربیع الاول از عالم رفت و تاریخ هفتم که لا صدر در گذشت و مالهای این هر دو در ساعت و در حجر با اقل کردید
 و بسیار سخن محتاج بود نمایان بود سواد بعضی از اهل زمان که تاریخ شهر صفر ختم آمد با نجر و لطف از شدت اربع و الف
 صحیح موافق سال چهارم جلوس بر سبیل جمال مرقوم قلم شکستد این کسیر الببال کردید و بی خلفت در سلک عبارت بی تکلف
 کشیده آمد اما با آنکه نظر بخصیل مانند جابیت از دریا که عمان با قطره از بار و باران هر چه نوشته ام بزعم خود عهد از دستم
 خلل منو نیست الا شاه الله در بعضی سنوات تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغییر در ما خذ رفته باشد که اگر عهد بهایه نیست
 و اگر عهدی که مساعدت نمود و تو شیخی رسیق گشت و ماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد ان شاء الله تعالی و تا آنکه مستفید
 نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که بهندی خواهد بود بعد از انستوب و جمع آن خواهد بود و اخت که رسیده اند برین جاری شده
 نیست مراد ما بصحت بود که تمام بحالت با خدا کردیم در قسیم مخفی نماند که چون صاحب تاریخ نظامی ذکر کرد اسی تا سکه ذکر
 باد شایسته ساخته و اکثر از آنها متونی غیر مرقوم اند نیست من و فاسی ندیده ام ز کسان که تو دیدی دعای من برسان

بنا بر آن زبان علم را نذر آن حیوانات نیاورد شروع در تقاضای بعضی از مشایخ حاضر نمودم که بهر حال ذکر کرام برده به کفایت خود تا
 داخل وعید و تهدید انحصار الثرات فی وجوب المذبحین نشوم افا ذناب الله من کل الظالمین و ذکر حیث است طلبه
 که زمانه بود و کیفیت ایشان ملوست نیز ازین قبیل است معنوی حرف ایشان خود می نگیند بلکه اندیشه هم گری نکند
 کم دونان سست و بیان گیرم اسم از انان قیاس اینان گیرم چون توان با دوستان کردن به دل از ان یاد بوستان
 کردن به حیف باشد حکایت دشمن به رفتن از بوستان سوگن به مشایخی که بعد از شاهی بود شریف ایشان ارا
 بود و درینوالا اکثره عفا صفت در قاف قرب حضرت که با متواری شده گویا همه یک عهد یک میثاق بخت رند
 ازین دشمن حشمت و غرور بسته در در بخت و سر و منزل گرفته اند و از ان قافل سلسله بنیاسته تا نده
 خلقت الیایا مخلقا مقامها لا هم الاها مقامها و افتتاح از ان طبقه می کنند که ایشان را
 بر تیب ملازمت نموده تا از نهایت هشتمار که بر تیب ظهور الشمس نصف النهار رسیده اند میان حاکم سلسله
 قدس المدسره دانشمند شجر بوده عمر با برسد افا دت درس علوم فرموده صاحب کمالات صورت و معنویت
 در عین تحصیل علم حال برو غالب آمد و ترک قیل قال کرده اراده بر استا و خود شیخ عزیزا شد و دانشمند طلبی که از علماء
 و مشایخ مقتدا را روزگار است آورد و سیر و سلوک در خدمت شیخ علاء الدین چشتی دلبوی نیز قدس المدسره نمود
 اجازت تکلیف طالبان و مریدان از هر دو بزرگوار یافت و در اوائل جذبده سال در صحرای نواحی سنبل و امر و بهر و با بر
 می گشت درین مدت مراد بیا لاین بستر رسید صاحب ذوق و سماع بود و پیوسته در وقت علم و ششم المدسره بزرگوار
 میگذاشت و در نهایت احوال کیفیت محبت بر و بر شیهه هتیلایا فنت که با نذک نتمه از خود میرفت طاقت کشیدن
 سر و نداشت فقیر چون در سنه نهصد و شصت بسن و وارده سالکی در صحبت والد ماجد ملازمت شیخ در سنبل سپید
 قصیده برده را در خانقاه ایشان یاد گرفته اجازت حاصل کرد و از کتاب کز فقه حنفی نیز سبقی چند تمینا و تبرکا خواند و در
 سلک ارادت خاص آورده بوالد فقیر فرمودند که ما پسر شمارا از جانب استاد می میان شیخ عزیزا شکر کلاه و شجره بنیاد
 داده ایم که از علم ظاهری هم بهره یابد و احمد مد علی ذلک حضرت شیخ در سنه نهصد و شصت و نه بچار قرب ایزد که
 وصل شد و در کسین دانشمند تاریخ است طیب شراه و از اتفاقات آنکه والد فقیر نیز در همین تاریخ رحلت چون است
 گویا نسبت ارادت مقتضی این بود شیخ جلال متها نیسر سنی خلیفه شیخ عبدالقدوس گنگوئی است قدس المدسره
 سر تا جامع علوم ظاهری و باطنی بود با فاضله علوم دینیه و نشیه معارف یقینیه شتغالداشته و آخر حال از علوم زحمیه
 اعراض نموده و از طلوت مخلوت آمده اوقات شریفش تختم قرآن مجید و نوافل و در و دوها مصر و بود سنین عمر شش
 بود و سه سیده بغایت ضعیف و نحیف کشته پوستی و استخوانی مانده بود دست پیرا از انامر لوی رنگ بود باشد
 زیوست بهر تعلیم مریدان راستی را مسطر است و با آنکه قوت نشستن حرکت کردن نداشت و چه وقت از کرم قوتی
 و بیفوسه تکیده زوه خفته بودی همین که استماع اذان فرمود می بد و دیگری بر خاسته و غلین پوشیده و عصا به دست
 گرفته بخودی خود با آب طهارت و صلوة قیام نمودی و باز بر سر محمود بر سر خفتی و فقیر در مرتبه شرف ملازمت او در تمام
 کلی در سنه نهصد و شصت و نه در اگره زمانیکه بمسار و شفاعت آئینه متا نیسر شریف برده بود دوم در سنه نهصد و شصت
 و یک بمصاحبت حسین خان در متا نیسر بنگامی که با بلغار از عقب انع میرزا میرفت و چنان دید که تو در نورست بمسار

او در سنه نهمصد و هشتاد و نه عالم فانی را پدر و گوهر ذکره الله باخیر شیخ محمد عیوض گوالمیاری مرید شیخ فخر و حاج
 حضور حاجی حمید است از سال که شطاریه نسبت او سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله روحه میر
 در ابتدای حال دو از ده سال در دوا این کوه چنار وان توامی ریاضت شاقه کشیده مسکن در غار با و غذا از
 بزرگ درختان داشت و در علم دعوت اسماقت داد صاحب تصرف و جذب کامل بود و اجازت این علم
 از برادر بزرگ خویش شیخ پهل که صاحب کرامات و خوارق بود حاصل کرد و نهایتاً با پادشاه بنفرت پس
 را بر روی این بزرگوار نسبت عقیده و اخلاص بحال بود چنانکه کم کسی دیگر آتیه داشته باشند و طرق دعوت هما
 ازین اعزّه یا دیگر گفتند بعد از قرات هند چون شیر شاه در مقام آزار شیخ محمد شد سفر گجرات اختیار نمود و حکام
 و سلاطین استغاثه در بقعه انقیاد و اعتقاد او داخل گردیده تمام در مقام خدمت بودند و منان شیخ و جید الدین عالم
 عامل زبانی بنور درین فاشیه اطاعت او را بر دوش کشید و اینچنین احوالات و کرامات شیخ بهت و بسیاری از
 مشایخ نامی بزرگ دیگر در ملک بلج و گجرات و بنگال از عطف و امن او برخاسته و آثار کمال او هنوز در هند باقی مانده و حقیر
 او را در سنه نهمصد و شصت و شش روزی در بازار اگره از دور دیدم که سواره میگذاشت و اثر و حامی عام بر او پیش
 او چنانکه مجال عبور احدی در آن جمعیت نبود و از بسیار تواضع در جواب سلام خلایق از زمین بسیار سر او یک لحظه آرام و
 قرار نداشت و در آن حالت پشت خم او پیوسته بقریوسین میر رسید در سنه مذکور از گجرات با گره آمد و پادشاه را در
 صغیر سن تجرین ترغیب تمام بسائل و وسایل در سلک ارادت خود را آورد و لیکن پادشاه زود با نمود و چون صحبت
 او با سخنانان میرخان و شیخ گدائی راست نیامد رنجیده بگوالمیاری رفت و تکمیل مریدان مشغول شد و خانقاهی تعمیر فرمود
 بساخ و سرود و وجد شتغال داشت و خود در آن وادی تصنیف میکرد و در کسوت فقر بسیار صاحب جاه و جلال بود
 و یک کورنگ را در معاش داشت هرگز امید یحیی کفار را نیز تعظیم و قیام مینمود و ازین جهت اهل فقر اندک بلاست و انکار
 برخاستند الغیب عنده تا چو نیت داشته باشد چون رد و قبول همه در پرده غیب است و زمینها را یکی محیب
 که محیب است و در سنه نهمصد و هشتاد و بعد از هشتاد و سالگی در اگره رحلت مدار الملک آخرت نمود و در گوالمیاری دفن
 شد جوئی برود اتم داشت و میگویند که هرگز لفظ من بر زبان او نگذاشتی و همیشه تغییر از خود بفقیر کردی چنانچه در وقت ششتر
 غلام میگفت که اینقدر بیم و نون بظلالی بدید تا من نیایستی گفت رحمة الله علیه رحمة واسعة شیخ بر زبان بران
 اهل زهد و توکل و تقوی و سلطان ارباب عزلت و تجرد و استغناست میگویند که سه روز صحبت بمیان الله او
 باری و آل کبیک واسطه میر رسید محمد جوئی مشهور قدس الله روحه میر رسید و اشتیاق این فیض حاصل کرده و بدرجه کمال
 رسید و در آن زمان با حضور بود و قریب بیست و پنج سال ترک حیوانی و اکثری از اطعمه و آشربه دیگر کرده اکتفا بانگ شیر و شیرینی
 نموده و آخر عمر از آب هم با نمانده خورد و میل مدوحانے نوزانے بنظر می آمد و در کاپی مجره داشت بسیار تنگ تارنگ
 پیوسته در آن بزرگ و فکر و ملاحظه اشتغال داشته اوقات بسیار انفاس بطریقه نمود و به مصر و هه میکرد و ایندو با آنکه از علوم
 حق شیخ خواننده بود و تفسیر قرآن به بلج میگفت و صاحب کشف قلوب بود فقیر در وقت مرگ صحبت از سفر چنار و
 شهر در سنه نهمصد و شصت و هفت در زمان حکومت عهد الله خان اوزبک ششی بلازمیت شیخ رسیدم سخنان بلند
 فرمود و بارگاه اشعار هندی بود که شکر و عطا و نصیحت و تقوی و توحید و تجرد بود و تقریب خواند روز دیگر مهر علی سلطو

که با وجود صفت درویشی و سستی ترکیب بر و غالب آمده خالی از شیوه مردم آناری و ظالم طبیعتی بود سه بنده طبع کمال
من از آن روزی که گفت ترک اگر بلا شود هرگز نگردد آدمی سپید کلی فقیر شرف اذراک ملاقات شیخ را در یافت اتفاقا
چون پیش از آن یک ساعت یعنی در میان آن و ملاقات خود با ملت لکنه محکم و مضبوط از زود و سینه تمام و بخش بسیار نام
مرزبان رانده سوار شده بود و در آن مجلس اول کلمه که مرزبان شیخ گذشت این بود که قال البقی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
المسک من سئل المسئلون من بدک و لیسانہ و یقرب این نکات از چند معارف بلند فرمودند و هر علی بطریق
صد خوابی برای نجاست و اظهار ندامت و خجالت نموده فاتحه التماس کرد و پاره نذری گذرانید قبول شد و عمر حضرت
شیخ قریب بسن صد سالگی رسیده در سنه منصد و هفتاد و نهم جلست بست و این تاریخ یا فتم مصرعه دل گفت که
شیخ اولیا بود و بجز وصیت در همان حجره که منزوی بود دفون شد و زاندر مرقد شیخ محمد اکبر بنو سمنان از سلسله
قادریه در ابتدا حال ریاضت و مجاهده بسیار کشیده صاحب ذوق و وجد بود و از خوش داشت و در اوقات آن که
حال بر و غلبه میکرد و سرود می گفت که حاضران را برقت می آورد و هنوز ذوق آن سماع فقیر را در کام مانست و در احوال
حال کسب علوم ظاهری نموده و افاده فرموده بود و بمظاهر صوری تعلقی و عشقی تمام داشت گوهر گزینی عشق مجازی
نمود و در آن وادی بحان اختیار از دست داده بی تکلف و بی تعیین از مریح و ذوق خلق فارغ و از روی قبول ایشان
تا اگر میریست بدینجهت شیخ محمد عاشق مشهور گشت در سنه منصد و هشتاد و پنج رخت بار احوال کشید ششم شوال
تاریخ وفات او شد روح اسد روح شیخ محمد الدین پری نورانی مرطاضی متوکل بی تعیین صاحب خلوت و عزت
در خج و دخول بر خود بسته بود و هر روز جمعه جماع صوفیه در خانقاه اومی شد و التزم مجلس سماع داشت و هر چند
کسی منکر سماع بود حال میکرد و دید شیخ در دیگران سلطت عظیم نمیداد و بعد از فراغ آن مجلس سفره سبک کشید و شام
و درویش نزد او بل بر بود و بر امخان خانقاه آن نماز جمعه اکثر در مسجد او میگذازد و از تیر تا بر تیر صحبت رفت
بسیار دست میداد و در نشست و خاست و در تناول طعام و سایر اداب مجلس سماع امتیاز از سایر الناس
نداشت شیخ عمر نثر القدان منظر معرفت و آن بونه محبت که از کمال عباد و وجودش همواره در سوز و گداز
بود و نهایت صفا و روشنی پذیرفته و با سخالت صاحب ذوق در کثرت بجا چشم روزگار مثل ما و ندیده بگرد
و نغمائی که گوش زد و او شدی گوئی تنزادی بود که طوفان آسین فیسید سبحان اللہ آن چه عشق و محبت بود که در ذات
شریعت آن بزرگوار مشاهده میکرد در محل سماع و قواجد که صبح و شام و طبقه احوال خجسته مال او بود اگر سنگ خاره
برویش نظاره میکرد از موم ملازم گشتی نسبت از اوت سدر بند گوار خود شیخ حسن داری و استقامت از برادرزیک
خویش شیخ محمد حسن که مرشد شیخ مان پانی بی است تیر نموده شیوه نیاز و سستی و انکس بر غالب داشت و از
جهت شفاعت بر فقیری و بیچاره که رجوع با او آوردی بر چند و راعتکاف اربعین هم بود اگر همه بخانه بگانه از زمین
بایستی رفت مسافت کعبه با پیاده طی مینمود بعد از انجام حاجت آن محتاج با زجره العتکاف رفته مشغول میشد
گویند شبستی در اعتکاف واقع نشده و این عبادت متعددی را تقدیم و ترخیص بر عبادت لازم نهادی و گمانی
چنان بودی که اگر کافر یا ظالمی مرتب اول شفاعت قبول کرده با محمد از زمانه بدست آمده و شیخ تمام آن روز بر او نظر
نشد و روی نتافت و روز دیگر رفته دوم زوده و از شیخی بیس زنگ که ورت بیاینه خاطر غیب با پیشتر شست

تا آنکه مشغول غنّه خود شدند و خجالت زده در پایی او می افتاد و حاجت آن فقیر را سمعاً و طاعاً بر می آوردند
 در خانقاه سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس الله سره الاصفی در مجلس سماع بر می که مشغول است حاضر بود
 ناگاه دیوانه اتبری صیحه کرده و دست بزرگان می کشید زده و برداشته او را سرنگون بزمین زد تا دستارش بر میان
 شد و آلمی نیز رسید و بیج اثر تغییر در بشیره او پیدا نمود و معنی را در آن وقت حمل بر حال او و جد دیوانه نموده مغذوش
 داشتند تا باز نهان آنان دیوانه این او می کشید و حاکم شهر را در جرح و ضرب و تهدید آن بر ایشان کرد و شیخ
 قدر خواهی او بسیار نمود و دست و پای او را بوسیده در حمایت خویش نگاه داشت و نگذاشت که تعرض با او رسانند
 در علوم ظاهری هم کامل بود و تفسیر عرایس عوارف و قصص حکم و سر و چشم بتلاذه درس گفتی و صاحب شایسته
 از آنجمله رساله عینیه است که در مقابله غیره شیخ مان پانی پی نوشته و بسیار از مسائل با مضامین دست وجودی
 گفتن ارباب شهود در اینجا مذکور شده فقیر در ایام قنات خانان و بعد از آن نیز چند سال در درس آن صاحب
 کمال بعضی کتب رسائل تصوف اتماع و استفادّه نموده و الحمد لله در رسد و هفتاد و پنج شب از درس با وج
 بقا پروا نمود و قطب طریقت نامذ تاریخ یافتند چون در رسائل تصنیفات و رقعات ذره ناچیز عبدالعزیز میباش
 ذره ناچیز نیز تاریخ یافته اند شیخ سلیم حقیقی از اولاد مخدوم شیخ فرید الدین گنجشکر قدس الله روحه است اصل او ذریه
 و نسبت امانت و سعادت خواجّه ابراهیم که ششم واسطه فرزند سجاد و نشین خواجّه فیاض مترانس تفسیل عیان است
 رحمه الله علیه دارد و از راه خشکی و تری دو بار از دیار هند بطواف حرمین الشریفین رفته و بسیر روم و بغداد و شام و حجاز
 و دیگر بلاد مغرب زمین عنان توجه معطوف داشته تمام سال در سفر گذرانید و وقت حج بکه مکه میسرید و باز متوجه سیر بود
 و با این طریق بیست و دو حج گذارده و چهارده در مرتبه اولی و بیست و دو مرتبه ثانیه و در مرتبه اخیر چهار سال در مکه مکنط و چهار
 سال در مدینه طیبه بسر برده و سنوائی که در مکه اقامت داشت ایام میلاد در مدینه و موسم حج در مکه در معیت
 و تاریخ مرتبه اخیر را شیخ یعقوب کشمیری که همراه بود این اوقات یافت که شکر خدا را که بعضی گرم منزل باشد
 حرم محترم هر که بر سید ز تاریخ سال رختن حبنا و خلنا الحکم و دوران بلاد شیخ الهند مشهور است بسنین عمر
 بنود و پنج کمال رسیده قدم بر جاوه تعریض بنوی صلی الله علیه و سلم نهاده ریاضات شاقه و مجاهدات معیبه
 طریق معمول او بود که کم کسی را از مشایخ هم در دست داده باشد و نماز پنجگانه او بطهارت و غسل که وظیفه هر روز
 جماعت فوت نشد و چون شیخ مان پانی پی قدس الله سره بصحبت شیخ رسیده پرسیده که طریق وصول شما
 با استدلال است یا کشف جواب داده که در طومار دل بردگست خیلی از مشایخ اهل کمال در خدمت و صحبت او
 تربیت یافته اند و قائم مقام شده از آنجمله شیخ که بعد از تکمیل خصیت ارشاد یافته و احوال او مشهور است دیگر شیخ
 کمال الوری که پیری بود سوخته و گرفتار و صاحب اخلاق مشایخ کبار دیگر شیخ پیاره بنگالی در رومندی سفته بود و در
 او در دیار بنک بسیار است دیگر شیخ فتح الله بن سبلی دیگر شیخ رکن الدین اجودینی دیگر شیخ حاجی حسین خادم که تیر
 خلفا و واسطه العقد و صاحب حل و عقد خانقاه فقیر او بود و در آنکه که شیخ در مرتبه ثانی به بند شریف آورد کاتب
 سطور شنید که او در عبارتی عربی بد طولی دارد و سابقه اولی مکتوبی شملر و تاریخ قدوم سمینت لزوم که بالاکد شریف
 بدایون نوشته فرستاد و نقل آن مجسّم نموده می آید نقل مکتوب ان الدین عند الله السلام معنی

سلام علی طائفی کعبه + به حل من قاف کل الانام + سلام علی ما کفی منزل + بتطوافها ثم رجح الکرامه
 الخرب فظالفت دعوات عمده نسا ثم شعا ثمها صوامع جوامع القدس وابلغ صحائف الحیات فوجت سر واه
 فواجها محافل قوا بل الانس الی حضرة طلبة وسدة سنیه هی مسجد جبریا واکاسر الزمان ومقبل شفاة فیما
 الدوران الذی لا یحیط الوهم یا ذوالک القابه فالقالب مندر وحة دون بابه جناب الشمس مستغنی عن التعویذ
 والتوصیف عنی حضرة قدوة الانام مفتقدن الا یا شیخ الاسلام لا زال ظلاله محدودة علی رؤس العلیین
 عموما وعلی مفارق فریق المستفیدین المستضعفین خصوصا ولما کانت ناشیته عن صدق النیة ومبعث
 عن خلوص الطویة الوقع شرف القبول ومن الله الفوز بكل مامول ومستول بعدا ذاما وجب علی قبة الرقبة
 وذمة المهجة فلیکن علی الضمیر المنیر والمرارة الغیبیة لا محالة علی الخاطر المخطیر والسبجیل اللاریبیه واضحا
 ان شدة ابا الفراق وحده الا لئلا اشتباک لا یندرج شطر شطر منها فی ظروف الحروف ولو ان ما فی
 الارض من شجرة اقلنا و البحر یمدده فی سرور الزمان والصرف والقلب صدق شاهد نشهد + الله یعلم
 ان النفس قد تلف + شوقا الیک ولكن امیها + ونظرة منک یا سولی ویا الی + اشعی الی من الدنیا وما فیها
 والعبد المستهمل سعی سعیا تاما وجهد جهدا اتما ما ان یحطی بملاقاته الشریفة ویستمع من مقالاته
 اللطیفة لکن التقدر لیس بعد التدبیر والعروج عن ذلک لعل لیس بیسیر + ما کلمتا یقنی المرید ركة
 یجری الراح بما لا یشتهی السفن + مع هذا الاعتقاد بشرائف الکرام الالهیة واثق والرجا بطلا فب النعم
 خیر المتناهیة صبادق ان تنور العین بمشاهدة جماله کما ان القلب مملوع من بلاخطة خیالها ان الله مجیب غیر مجیب
 وارجو من الله نیل المواهب ورنی لما ینبغی العبد واهب + ولیس من کرمه البیدیم بعیدان یقرانی بفانحفاقه
 ویدعونی دعوة صالحة ولس یجری ان یجری اید من هذا ادم القلم علی بساط الانبساط ویترو سرقاء
 العبادة علی غصن دوحه النشاط والاقتصاد علی هذا القدر اولی والاقتصاد علی الدعاء انسب لاجری لخرالت
 ذاته العالیة مصونة علی طوارق الحدثان وما مونة عن بوارق الملوان شعر بقیت بقاء الدهر یا کفاهله
 وهذا دعاء للبریة شامل + اجاب الله دعاء عبد یحق من الاقی من بعده و تاریخ وضمن سنولت مذکور
 شده و چون در سنه منصد و هفتاد و شش بوسیده شیخ عظیم یادونه که سم و اما دو سم از بنی امام شیخ بود و بملازمت
 پیوسته فرمودند که صورت قد حضرت رسالت ینا ہی صلی الله علیه و آله وسلم را با قبر شیطین رضی الله تعالی عنهما چگونه در کتب
 حدیث تحقیق کرده اند گفتیم بنصورت بعضی دیگر گفته اند که چنین پس گفتند که سروروی در واقع صاعقه تحقیق صورتش بود
 لشه نموده ترجیح قول اول داد و در روز حسب اشارت عالی با شیخ عظیم مشارالیه در حجره خانقاه قدیم میبودم
 و صحبت تفصیل میدشتم و بجانب پشاور رخصت گریتم بعد از آن در سنه منصد و هفتاد و هشت بکرات کومرات
 شرف ملازمت دریافتیم او آنچه فقیر از خوارق شیخ آن بوده که در انچنان رستان سرود که هوای کوه فچور دار و هرگز
 خیزیر امینی کسبته از خاصه بار یک دروای از طبل در بر داشت با وجود الزام و غسل هر روز در ان جله غذای او در
 صوم و صیال نیم بند و آنه و کتر از ان بود و انتقال او بعالم اخری در سنه تسع و سبعین تسعتم بود شیخ هندی تاریخ
 یافتند شیخ نظام الدین امینی و ال امینی نصیبا است از قوا بل گفتوا و مریدو شاکر و شیخ معروف چشته

هست که سلسله اش بشیخ نور قطب عالم قدس سره میرسد سلوک جزیه با هم داشت اگر چه در ابتدای حال داخل طلبه
 علوم کلمتیه بود اما انا سخا که فطرتش عالی بود رجوعی تمام نمیداد داشت همواره چشم بر ورق بسته و دل بحق بوسته بود و از
 طایفه نیکو و شغولی باطن غافل نبود سبب یک چشم زوایا فل ازان ماه نیشم ترسم که نگاهی کند آنگاه بناشتم و در آنک
 مدت از سر حضرت ارشاد و تکمیل یافته در قضیه پیشی پاتی در دامن قناعت کشید و قدم ابواب خاص و خواص کوتاه
 گردانید جز بمشید جامع حی جانی نرفتی مگر آنکه گاه گاهی در خیر ابا و بطواف روضه منوره مخدوم شیخ سعید قدس علیه
 و ملاقات شیخ الهدیه که خلیفه شیخ صوفیست قدس اند سره الاصفی یاد گو یا مو تقرب آشنائی قاضی مبارک
 گو یا موسی که از مریدان صادق الاختفا و شیخ و صاحب کمال تشرع و متوسع و صاحب دولتی عظیم و شیخ را در ابتدا
 حالی طالب علمی در خانقاه پدرش جذب دریافت تا فچپور بعد از مرور و مور بدیدن شیخ عبدالغنی کراوی تیراز اعظم مشایخ خاقان
 شیخ معروف بود و شانه عالی داشت بطریق سیر قدم رنج میفرمود و هر گاه از خانقاه شیخ الهدیه و غیره میرسد بگروه
 با یک تنگ با تخمه دیگر موجب تها و او تا بوا از دنیا می گذرانید و حالتی دست نمیداد چنان شنیده شد که کتاب
 فصوص الحکم را از دست شیخ ابوالفتح ولد شیخ الهدیه که حالا قائم مقام پدر بزرگوار بر سجاده مشیخت استقرار دار و کشیده
 گرفته و کتاب دیگر بوسی داده که این را اصطلاح کنیده و دانش در عبادات و معاملات بر کتاب اعیان العلوم و عوارف
 و رساله نکیه و ادای المریدین و اشغال آن بود و پیش از نماز جمعه نماز پیشین را بجماعت میگذازد و بعد از آن جمعه در خطبه
 چه ملایح با و شایان بود و فرمود که روزی کفش پوشیده او کرد و فرمود که حضرت رسالت پناه صلی
 علیه و آله وسلم نماز کفش پوشیده گذارده اند وقتی از اوقات طالب علمی خواست که از کتاب کافیه من و تبرک
 سبقی بگیرد و شیخ اغماض میفرمود بعد از مبالغه و انحاح بسیار جواب داد که چیزی از علوم این جوان او گفت که این کتاب
 هم از علوم نیست که موقوف علیه است از روی حرارت جذب فرمود که چگونه موقوف علیه علم دین باشد کتابی که اول
 بحثی که در آن کرده اند نیست که مصنف حمد ضای عروجی ادر خطبه ترک داده از جهت که نفس او کمر بر پیر بیل ندرت گرفته
 و شغل کفشی و تلقین نکرده و از جمله برگزیدگان او شیخ حاتم کوپانوی بود که او را در سلک طلبه علم در زمانه قاضی مبارک
 بودند اتزاع نموده با خود همراه گرفته بود و صحبت نسلی خاطر گاهی سستی با و میگفت و گاهی او را کتاب می داد و مشغولیها
 دیگر میفرمود تا با خود رام ساخت و گاهی دستاری کفشی جامه می بخشید و قاضی طالبان دیگر چون این عنایات میدیدند
 بشیخ متفلس شده میفرمود که چه توان کرد خدا تعالی آیین خواسته که حاتم را با این نامادی و جاسر پاره کفش کینه از فلان
 نصیبیه کرامت فرماید و جذب تمام و تصرف مالاکلام در و چنان کرد که در اندک مدت کار او بالائی گرفت و خطاب شیخ در میان
 حقایق و معارف الهی انحصار بود و داشت و درین بسوط و صحف و نقات و ابتلاها گوناگون هم شیخ حاتم را روی نمود
 و در همان نزدیکی که استحقاق خلافت و در اشته پیدا کرده بود سفر آخرت کرد و شیخ بارها بعد از آن بر زبان مبارک میراند
 که یک بنده خدا بود که گاهی سخن خدا را میگوید و نمیدانم که کویم و در ابانی که جامع این منتخب بلازمست شیخ بیست و شیخ
 عید الزاق که هم خسرو بوده ایشان هم خسرو بوده در اکثر اوقات مخاطب و نگاه گاهی بر سبیل ندرت باشم و نیز خلیفه صفت و حالا اسما
 خلافت بوجود آورده است است متوجه بود و چون محمد حسین خان مرعوم که محمد از احوال او در خبر داده کلام و قانع نگار شده
 ارادت حضرت شیخ داشت و فقیر ابا او جهت و رابطه بود که تقرب و تحریر است نیاید زمانه که لکنو بجای او نفرستد

رسیده و هفتاد و شش با اتفاق سید صغریا دانی و قاضی احمد برادر قاضی مبارک کوپاموی ملازمت شیخ را در دست
 نشان دید که در اول ملاقات با هر کس کلمه مناسب طالع بر زبان گذراندی و غیر از حمد و صلوه یا تسبیح یا تهنیت یا تهنیت
 جو کلام یا آیه از کلام مجید یا حدیث یا سخنان شایع که در مشغول بحر فی دیگر گذشته که هر لحظه متوجه جانب حسب شده چنان
 می نمود که گویا بعد از این و حضرت از حضرت جاسع سخن می کند و مجاز از جانبی بوقت هنگام مصافحه تسبیح مشارالیه و در وقت
 با قاضی احمد سبحان الله و بقیه بسم الله هم برین قیاس با هر کس چیزی گفت مقارن ایحال پیش از آنکه تکلیف فرمایند بلکه
 غلو که ابرو که آمده در یافت او را عوذ با عد من الشیطان الرحیم گفته ملاقات دادند و تفسیر آیه کل متی مالک الا
 زجه شروع نموده مخاطب شیخ عبدالرزاق را ساختند و همین آری و کلمه میگفت گاه گاهی بطریق تلخیص اشارت پیر
 میگفت و چکس دیگر از او هشت و هجدهت برای و م زون نبود و فقیر خود محو مطلق شده و تفسیرات خود را در نظر
 آورده میسر سید که مبادا احوال کثوف ایشان شده باشد و جوهر انگلیس با صبر ای ظهور آوردند و در کیمین بر خاستن
 مجلس بود درین صین آن طالب علم پرسید که چنانچه بود که ضمیر وجه عایدش باشد چنانکه اهل معرفت گفته بجز و شماع
 بن سخن بر اشتند و بشره مبارک ایشان شرح و زور شده فرمودند که در اول و بدن این شیطان مغزو گفته بودم و سما کتلو
 حقیقت شیطنت او ظاهر شد چون دانستند که مقصود او چیست بارها کاحول و لا قوه الا بالله گفتند و این است
 نصیحه برده خوانند شعر یا کلامی فی الهوی العذری معذرة منی الیک و لو انصفت لمر قلمر جذب شیخ غاب
 شده فرمودند که او را از مجلس آورند بعد از آن طلبیده استمالت دادند و حصار را از شا بد ایحال عمری عظیم روی نمود
 و آن شب در خانقاه برین بد شواری تمام گذشته انتظار صبح برای فرار میبرد و نماز با مدا و در اول صبح صادق بریان
 که چو باغ روی یکدیگر در نظر نمی آمد بلکه گمان داشتند در ملازمت گذارده شد وقت طلوع آفتاب از حجره برآمده و
 بر در مسجد ایستاده بمیان شیخ محمد امیر حصار حاضر صحبت تا سه کس فرمودند من هر زمان بوسیله میان شیخ محمد
 گرفتن حضرت مضطرب بودم و حضرت شیخ بصفت در یکدست و نمک در دست دیگر تفریبی تفسیر آیه کریمه و اعذ
 لهم ما استقطعتم من قبی و من باط الخیل الایه میفرمودند و در باب حضرت فقیر اعراض می نمودند و جگر بی
 سینخان را که آن زمان در بر کتله اسونی بود و بخوابش آمده نموده گفتند که او توبه نیست و مقتضای خود ذاتی که هر کس از امیر و فقیر
 چیزی از رفتن یا نمک یا غیر آن می بخشیدند فقیر یک تنگ لطف فرمودند و از جمله خوارتی که در آن سفر از ایشان دیدان
 بود که در راه پیشی وقت رفتن ماسه کس بلازمت شیخ شخصی بصورت گدایان بهمت زردی و راهزنی گرفته جاها سے
 اورا کشید بودند و نوعی خلاصی یافته بهما تساعت گدائی در ملازمت حضرت شیخ آمد و هر چند کاح و زاری می نمودند هیچ باو
 ندادند حاضران را از بیک شیوه بدل از ایشان مشاهده کرده بودند و عجب می آمد بیکبارگی با عرض اعراض فرمودند که زرد
 پسند که همراه میزند و هم گدائی می کند و از مجلس اندزد و باعث حیرت مردم شد چون نیک نگاه کردیم شناختیم که همان
 شخص بود که مستحفظان راه با دست عرض شده بودند و مثل این واقعه دیگر بهمدان روز روی داد که ذکر آن طولی تمام وارد و
 در سلخ رمضان سنده مذکور شبی همراه حسینخان از پرنده بالغا روانه پیشی شدیم و همگی سعی این بود که نماز با مدا و در ملازمت
 شیخ گذارده شود و صبح دمیده بود که از سه راه سپان را با شبه کر و نم و افسوس فوت جامعیت و شمیم و نزدیک طلوع
 در پیشی مسجد شیخ رسیدیم همان زمان حضرت شیخ از خانه برآمده تخریمه نماز پویستند و فارغ شدند و کمان این بود که وقت نماز

باشد و بان شرف مشرف شدیم و این امر برخلاف عادت بود و همیشه ما زبانه را در او می میگذاشتیم و در طلوع صبح صدقه
 گمان داشتیم اتفاقاً آخر جان بود و در مسجد بیان نقیصت میکردند و منی از خواهر حافظ خوانده در دین بمان کلی از اصحاب حسین
 مردم پرسیدند که خواهر ما فرمودند مردم بدو است سینه است قدس اندر رود و شخصی بنفشه
 پرسیدند که گوشت است پس بنده ایب امام اعظم چون باشد فرمود که امام عظم خود گوشت است پس را خورد و اندک چون باین بیت
 رسیدند که سه صوفیان در زمی دو عید گفتند و عنکبوتان مکن قدید گفتند من هم از جهت اعتماد بر اخلاص خود که قائم
 خالی ذهن پرسیدم که مراد از دو عید چه باشد این سوال موافق فرمایشات ایشان بود و فرمودند که این سخن را بایزید و حسینید
 پرسید و شبلی و منصور پرسیدند تو کجا و این پرسیدن از کجا و درین داوی افتاده سخنان بسیار تقریب گفتند و من از
 خجالت سر پایین انداختم و نادم بودم و حسینخان انگشت حیرت بدندان گزیده هر زمان بجانب من میدید و یارانش همه
 متوجه ماندند تا گاه بطالع من غلغله بلال عید بر خاست به تعینت و مصافحه مشغول شدند و همین بهانه طول بر خاسته
 نماز شام در خمیه که بهلوی مسجد در باعی بود قسم و از زندگی سیر شدیم چون حضرت شیخ اندرون رفته پیش مهمانان طعام
 کشیدند پرسیده اند که فلانی کجاست شیخ محمد خلیف صدق ایشان جواب داده که او از ممران گستاخی نتوانست در مسجد
 بود رفت و جماعت هم حاضر نشد از پیش خود طعام و حلوا متبرک فرستادند و فی الجمله روی نمود و امیدوارم
 عفو شد و سر بگناه حسینخان بجهت اقامت عید بلکه نورفت و من تنها در امیثی ماندم حضرت شیخ نماز عید را در مسجد
 گذاردند و بعد از آن در غ مدرس کتاب عوارض پرداختند درین اثنا شیخ محمد شفاعت کبر خاسته استغفای تقصیر فقیر
 نمود مرا طلبید و اشتند و از ویس بازمانده بتوجه تمام التفاتها فرمودند و چون با چشمی پر آب سر بر قدم ایشان نهادم در گنا
 گرفته فرمودند که مراد دل کینه و عداوتی با کس نیست هر چه میگوییم از برای نصیحت و ارشاد عباد است و چون رسول الله
 صلی الله علیه و سلم هر کرا دشنام میدهم نتوجه تخمین میدد و اگر کسی لعنت هم میفرستم کار رحمت میکند و کلاه محبت از سر
 مبارک فرود آورده بمن بخشیدند و در حجره که در دهن بود تنها بر دند فرمودند بحضور من کهنه ساز و دو رکعت نماز بگزار و بگو
 عجب گذارم فرمودند که مردم را میگویند که لطالبان تلقین نمیکند چه تلقین کنم تلقین ارشاد من همین است که لسان فاکر
 و قلب شاکر و چون بحر موج و خار دریم متوج در آمدند و بر زبان راندند که ما ندو بلقین طالبان و ساکنان بسبت و در انجان
 برخلاف روش شیخ و در ویس سینه از بیرون در نغمه سرد و همدی باوازی حیزین خراشید میگویند و حال بر من
 از تاثیر آن وقت متغیر شد باین تقریب فرمودند که صحابه کبار رضی الله عنهم چون اعراب کوسم را میدیدند که بشنیدن قرآن
 مجد قوت بسیار میکردند بر خود افسوس منکر و ند حضرت امیر المؤمنین ابو بکر طدیق رضی الله عنه میفرمود که کنا نحن اصحاب
 کلمه قسنت قلوبنا امی بکنت و استغفرت قلوبنا بحیث کنا حجار فی عدم التلوی فقره چند خوانند که
 آشنای کوش نبود و این عاوا و اما زت فرمودند تا همیشه بخوانده باشم که اللهم انی اعود بک من الصم والبکم و الحجون
 و الجرام و البصر و چون خصت گرفته بگنوا و ده چند روزی در انجان اقامت انداختم گاهی نمک که در اکثر اوقات
 در مجالس در دست گرفته آزامی لبیدند و اینجاست بخوانند که المسبحه دواء السبعین کاه الله المسام و کاسه
 برنج خام و گاهی کوزه سفالین و غیر آن بفقیر میفرستادند و برادر خردمرا که شیخ محمد حوم باشد در زمرة اهل ارادت است
 در آوردند و در اندک مدت بهمن توجه حضرت مشیم ملک بلکات و ریاضت پیشه گردیده و اکثر اوقات روزه طی نگاه میداشت

و تلاوت قرآن مجید و اذکار و دعوات و نوافل صرف اوقات منبسطه چنانچه یک ساعت از عمر گرامی او صلح نمی شد چون چنانچه
 بطلب نمی گذشت بیست و هفت کلاب گل حکم ازلی این بود که کین شاه بازاری دین پرده نشین باشد و در همین ایام از
 عالم خلعت گزید و عقین بهت که ایمان بسلاست برده متکلف روضه رضوان شده باشد سن شریف حضرتش از پیشگاه
 ستیا و زکشته در آن سن سال هم توالد و تناسل ازو میشد و رحلت او ازین رباط فنا و رسد نمصد و مفتاد و نوبت
 بسکن کاکوری کاکوری که قطعه ایست از توابع لکنه علم العلماء روزگار و متورع و مستشرق و در تقوی اهل علم
 مانی بود سالها درس داد و خلافت شتال داشت با فظ کلام مجید بهفت قرارت بود و شاطبی برادرش میفرمودند و خلافت
 از میر سید ابراهیم ارجی قدس اندرود داشت که اعلم العلامی روزگار خود بود و بر گزین تصوف در مجلس نمی گفت مگر در خلوت
 با محرمان راز و سخن و نسبت که اگر نکته توحید بر طایفه گویند که صحت بر گویند با بر اهل علم کند سر و بشنیدی بظاہر منع فرمودی اولاد
 و احاد بسیار صاحب کمال دار و که همه بحدی صلاح و تقوی و دانش و علم و فضائل آراسته بودند جامع این منتخب در محبت
 محمد حسین خان مرحوم در لکنه ملازمت آن بزرگوار شرف شاه مبارک مکنان بود که شخصی کتابی از علم منطلق آورده تا سبق
 فرمایند بعد کتابی از علوم مذہبی یا بد خواند و فایده شیخ در سنه نهصد و هشتاد و یک بود شیخ سعیدی نیز از مشایخ
 نظام ست خلافت از پدر بزرگوار خویش شیخ محمود روح اندرود داشت قدس اندرود شیخ محمد شریح فارسی فارسی
 بر شاطبی نوشته قریب بهفتاد جزو و خلف حدیث شیخ سعید صاحب جد و حالت قوی بود و ظاہر و باطن مصفا و داشت
 و در ایم نبط و تشریح بودی و خوشوقت و ازاد رستی یکی از احباب و در رقعہ نگام و دل نوشته بود و دیده سعید و دل
 همراه نسبت باز پنداری که تنها میر و وفاتش در سنه اثنی و آلف بود شیخ محمد قلندر لکنوی از خلفاء شیخ محمود
 است صاحب دعوت اسما بود و در ریاضت و فقر و قوت شانی داشت و صاحب بیدان و اشار بود و در لکنه آمده بود و خیل
 از مردم شرف محبت و در ریاضت و فقر و قوت شانی داشت و صاحب بیدان و اشار بود و در لکنه آمده بود و خیل
 سلطان ابراهیم بودی بسیار بگری اشتغال داشت و در وقت فتح بابر با شاه هند را ترک آن دادی نموده شیوه
 فقر و نامراد می گردید و شیخ بهول ارادت آورده بعبادت و ریاضت قیام نمود و دعوت چند سہمی انا سماره اندازید
 تلقین یافت و در ریاضی که اکثر نهالهای آنرا خود نشانده بود و خلعت اختیار نموده و خروج و دخول در خانهای مردم برده و
 خویش بست بود و میگفتند که سی سال پیش است که فدای او از شیر نصرت و محبوب است و اطعمه و دیگر کاری ندارد و روزی محمد حنیف
 بدین آوردت و فقیر نیز همراه بودم که بزرگیک شیخ آمده فریادی خیزن میکرد و گفت این گریه فریاد دارد که هم اوقات خودم
 صاحب منزل بغارت بروید که کمال یعنی صرف کردید و در حصول فقره انداختید شیخ نظام الدین نار فوسلی
 نار نول از بلاد مشهور هندوستان است اگر چه مرید شیخ حالون است از سلسله چشتیه که در قلند کوالیار توطن داشته
 اما اظهار کثرت تقاضه و تربیت و خلافت از برادر بزرگ خویش شیخ اسمعیل بنام سیکردا و صوفی صاحب ذوق و علاقه
 شوق و مشغول بر احوال اهل عزلت و محاب خانقاه بغایت مطلع و صاحب کثرت بود فقیر از ثقه و از مریدان شیخ
 شنیده ام که اکثر درویشان خانقاه در شبهای خسوف بخوردن روغن مالکنگنی که دوامی است در هند مشهوره و تعریف
 و توصیف آن رسائل نوشته اند چیزی از خواص آن مشاهده با مع او را قیتر گشته ام میفرمود و تاثیر آن بر ایشان احوال
 آخرت مکشوف میشد و سائر امور غریبه نقل میکرد و در علم و قریب بحمل سال بر سندان شاد و مستقر داشت و انا بتدای

ایام جوانی با آخر عمر لم سال بود که پیاده بزیاارت حضرت قطب عالم خواجہ قطب الدین بختیاراوسی قدس احد سره در سبک
بجذب و سرعت و شورش تمام میرسد و در آخر حال بجهت کبر سن و بعضی موانع دیگر ایام عرض حضرت خواجہ در زار نول میگنجا
و در ترک عظمت اقتدار پیر خود میگردد و درین بی تکلفی و بی تعین فقر و اضیاء نسبت با و برابر بودند همچنین در مرید گرفتن و تقیر
همیشه از آن کام عام دید و شرف تکامل و محاوره در یافت و فاقش در سینه نصد و نوزده هفت است و اه نظام
تا پنج یافتند شیخ اکبر به خیر ابادی از هلمای متجرب بود در ابتدای احوال سالها بدین افاوه گذرانید و خطا رشا
از شیخ صفی خلیفه شیخ سعید داشت و در اوایل عهد آنقدر مشغول بعلوم ظاهری نموده کلبسار دانشمندان صاحب کمال
از دوارت مانده اند از الامر با کل جوع بطریق صوفیه نموده سلسله فقر را بر پیش توکل و تجرید و تشار و اشار بریانید داشت
سماح و حالت و بعد غالب و در علم در و و خلیفه او شده بود و ترک نمی یافت قدم از ابواب مخلوق تخلیص ایل و بیاد داشت
جاه کوتاه گردانیده باین تقریب هرگز دستهای ضیافت کسی هم قبول نگردی و همه اولاد و توابع او در تحمل فقر و قاطع
توفیق عادات او در یافتند از آنجا خلعت صدش شیخ ابوالفتح که صاحب سجاده و از محول علم وقت است و در طوا
ظاهری و باطنی تبعیت پدر بزرگوار خود بر و جاتم و اکمل می کند و در اکثر علوم تصانیف معتبر بسیار دارد و هرگز سالی از پیش
شیخ مرحوم نگذشته روزی محمد حسینیان از شیخ پرسید که سال از سعود که عوام بهتد او را میپرستند چه طور کسی بود فرمود گفت
بود که شهید شده است او در آخر حال بحسب طلب در فخر آورده خلیفه زمان را دید چون شنیدند که او زمانی که کس بطلب او
رفت از خاتقاه پیاده در بیرون سپردند از بهمانجا متبذیر شده قدم در راه نهاد تا خادمان اسباب سفر و محضر
از عقب و مانند از بعضی بسیار خوشحال شدند و زمانی که چیزی از او پرسیدند با شارت گفت که من بلد می شنوم
یازده زرد او در فران مد و معاش نیز حکم فرمودند و در ساحت حضرت نمودند و فاقش شیخ در سینه نصد و نوزده بود و حجت
الد علیہ شیخ داود جنبی وال قدس جنبی قضیه ایست از توابع لاهور ابادی که امش اولاً از ولایت عرب در
سیت پورا از توابع طمان رسیده اند و تولد حضرت او در آنجا شده و والد ماجد او قبل از ولادتش و والد هاشم بعد از آن
ببندگ رمانی بعالم بقا خرامیده از خون و نسیم مانده در حجر نریت برادر بزرگ خویش میان رحمت الله برورش یافته
و چون تکلیف سنن کتابت قرآن میکردند که گاهی قطره اشک بر صورتها مبارک او میرفت و میفرمود که مرا در نیوا
برنجایند و بخدای تعالی و اگر از اتران دانستند که او را احتیاج هیچ محصل نیست سه بتعلیم ادب او را چه حاجت
گما و خود را قانند مودب میگوبند که یکی از شاهزادگان کوفین امام حسن یا امام حسین رضی الله عنهما اهل الثقیین آینی چند
از فاشخ در خلف با حضرت آموخته اند و گاه گاهی که برسم نشیند خاطر تماشای بازمی خورد سالان میرفت و والد و بران
مانده در ایشان نگاه از دور میکرد و میگفت که رویهای ایشان از اجزای شنیده و دیدهها خون آلود پوست کنده می بینم
و بعضی بچنان نظر در می آید که گویا سر دارند و چون بصرف ز من و صنوف محن از آنجا بقتضی سکره و از آنجا بلا بپوراند
پیش مولانا امجدیل آنچه که در ملازمت حضرت مخدومی مولوی عارف جامی قدس الله سره تلمذ نموده بود و سبق بنیاد کرد
در مقام صغیرین شیخ صفیانی را که با استحقاق میخاندند که در جودت فرجه و صفای توین ایشان طلبه خوب از مردم
که شرکت در آن کتاب داشتند چنان مانند و اخوند می گفت که بازان چنانچه ما در زمان خود دیدیم حضرت مخدومی در سبک
پیشانی نمودم و مباحات میکردیم چنان اینخوان هم عنقریب است که بر شیه میرسد که خلائق قطاره او را به زمین و تبرک

خواهند کرد و از فوائد انفاس شریفه استفاده و استفاده خواهند گرفت حاجت با نظور منظر و مصدر طوبی لکن بهائی او را
 مرتبه ای آشنده گردید است نگارین که بکتاب زلفت و خط تو منت فیزه سئلا آموز ضد مدرس شده و نیز
 علامی صمد به بشر میثارت شریفه یا داؤد انا جعلناک خلیفۃ شد و هم در آن اشاکه بریاضات شاد صعب
 مشغولی تمام داشت جذب از جذبات الهی که توانی عمل الثقلین هست در یافته روحانیت حضرت غوث الثقلین
 رضی الله تعالی عنه در همه احوال بطریق اوسته مدد و معاون بود و مراقب بوده او را پیوسته در نظر میداشت و اسوا خود را
 با عیانا اجوبه می شنید تا آنکه بر پیش محبوبان مجذوب و مجذوبان محبوب اورا کشان کشان بسیار گاه ولایت و بدایت
 و کبیل و محن قرب و جمله کبریا و شمیم قدس رب جلیل بر دند و در ایام جذب بر و پا برهنه و صحرائی نواحی و بیابانها که مسکن
 سیاح و وحوش و طیور بود بجای که حالا بشیر کرده موسوم است می گشت مصرعه ما عاشق برگشته صحرا و مستقیم و گاه کاک
 که لطواف مزار تبرک حضرت مخدوم عالم گنجشگر قدس اندر سه ه میرفت اینجا اشارت تمام یافت و بشارت تمامی شنید
 و مکالمات و محاورات میرفت که تفصیل آنرا این عجاله بر بنی تا بد و در کتاب نغمات داؤدی که زبده الاولیا و نتیجت
 الاسعیا شیخ ابوالعالی ولد شیخ رحمت اندر کور که بکتاب تاریخ ولادت با سعادتش از کدای شیخ داود و دیگری از ابوالعالی
 حق پرست مفهوم میشود حالا جانشین حضرت سیان شیخ داود قدس اندر روح است تفصیل مسطور است و چون مدت
 است سال کم و بیش در جذب و سیر صحاری و براری گذشت بله بر جوع بجانب سیر سلوک و ارشاد و خلافت میشد و چون
 پیری به مرشدی ظاهر می داشت در محل بار امانت وقت مینمود تا آنکه از روحانیت حضرت غوث عظیم ملقن و مامور
 رسمی شده که صحبت نگا داشت سلسله دست انابت بخدوم شیخ ها و قادری اندس سده که فرزند شیخ عبدالقادر
 گلسه و پدر شیخ عبدالقادر که تاریخ تشریح در ایام قائم تمام والدان است بدید و مخدوم مرحوم رحمة الله چون پیر از این
 با استوار نموده و در هر می شکل توجه با این مرید مراد آورده انعام فاسخه سیکر و در نوشتن شجره طیبه و دادن خصیت کبیل
 تفصیل سفیر و تا آنکه روزی خود بقصبه سنکره که چند گاهی مخدوم رحمة الله در محل باقامت و اینجا انداخته بود و رفت بکلمه غلبه بند
 و بود که اینک غوث عظیم رضی الله عنه حاضر و اشارت میفرماید که سجاده و عصا و سحره خلافت و اسب و مخدوم سایر
 لوازم سخت و مقتدای همین حواله فرماید چون مخدوم قدس سره بران واقعه علم شد و علم بعین البصیرت است
 همه و دالح البی را بطلب طالب نمای خویش سپرد و از سیر عروجی پسر جوینی باز آمده در معموره جدید با شیر کرده نزدیک جنبی با
 اعانت کتوره در وسط جای لئان و متن میان دو سلسله علیه سهر و رویه و چشمه و سلسله قادریه علیم من الله التجه
 واجه ادو کار بقوت زبانی و نسبت حقانی که از پیش چنان بود که غلغلان تا وقت نفع صورت فرور نشیند و زمانی که ملائمه
 سلطان پوری شهر مخدوم الملک که جد و اجتهاد و استیصال اهل الدیست و باعث قتل چندی از ایشان کردید از گوالبا
 فرمان طلب سلیم شاه افغان شور با حضار حضرت میان نیز فرستاد تا جریده بالکد و خادم روان شده اند و در بر و
 گوالبا مخدوم را بتظیم و احترام تمام ملاقات نموده در جای فرود آمده نشسته صحبت خوب برآمده و ساعیان مقتدایان
 بخود دیدن این صحبت بهر گوشه فرار نموده اند چنانچه بعد از محض هم پیدایشند و مخدوم الملک گفته که ازین وی دروغ نباید بگذرد
 حرف و خطابت پرسیده اند که تقریب طلب فدا منقطع چه بود مخدوم الملک گفته که مریدان شمارا شنیدم که در وقت ذکر
 گفتن یا یاد و یا اواد و میگویند جواب داده اند که اگر شتابه در اجتماع رفته باشد و الا اینجا ظاهر ایا اواد می گفته باشند

این صریح بر او با محدود و مملکت بست بود و چندان مواظف و صلح بلند و معارف و حقایق از جنود فرموده اند و متنا
گشته اند و با ایشان از با عز از باز گردانیده گاهی که در مجلس شریف ایشان ذکر و رع و تقوی میان حشام الدین طلبند
حضرت اند که شجر از جلال اوصاف او در نگاه الرشید فرموده است که در میان از شوق و محبت
و الهی حشامی باز مانده مقید با حلاق گشت مصرعه حفظت سنیاً و کفایت عنایت مصرعه اگر سب که
از که سبانی باز و نشان حضرت شیخ در بذل و ایثار چنان بود که در سبیل هر چند گاه خواه در سالگی یکبار خواه دو بار بر نقد
و جنس که از فتوحات جمع می شد همه را بتاریج وادی و خود و زوجه مطهره در حجره که مسکن بود غیر از کوزه سفالین با خود و لوربا
گذاشته نگاه نمیداشتند چون خزان را میزدند در بار دیگر نیز چنین بجا میفرمودند و با وجود این در ایام میلاد عرس حضرت غوث
عظیم رضی الله عنه صرف با محتاج الیه زوار از طبقات عوام و خواص بالناس که قریب بصد هزار کس کم و بیش جمع میشدند همه
از لنگر خانقاه بود و هنوز آن تصرف بجهت بحال خود است بلکه مراتب از آن زیاده و بعضی از آن کلمات مهمیست سمات
که بر زبان الهام میان حقایق ترجمان میگردد که لبیم الله الذلیل الصادق فی ظلمات البصائر و البواصیر
این کلمه قدسه در مخاوف و مهالک و دره بکرات تحریر شده و دیگری بیجان من فی ذلک افکارنا یا یخیر
بیجان من فی ذلک انصارنا لظلمت و امثال این اوجیه و تسبیحات و اذکار و فقرات بسیار است و صحیح
هر آنحضرت که خود یافته این بود صلی کا و دعوت انیم و ما انیم فان الفقیر یجول و منیم چون جامع این اوراق در عهد
پیرانخان که بهترین عهد بود و هند حکم عروسی داشت در اگر طالب علمی میکرد و وصیت عظمت و جلالت ایشان از بعضی
در ایشان شنیده بود از آن عهد باز هم محبت و اعتقاد در زمین استقامتی کاشت و غایتانه باین هوس گرفتار
داشت مصرعه آری آری کوشش پیش از چشم ماشق میشود و در همان ایام چند مرتبه قصد ملازمت آنحضرت نموده و تحریق
طواف آن آستان طایب مطاف بسته بجانب شیر کده روان و گاهی والدی محفوری مانع آمده از میان راه باز
گردانیده آورد و گاهی موانع دیگر روی میداد که باعث یاس از آن دولت میکرد و در مدت دو از ده سال برین تظلم
گذشت تا یکی از خادمان آن درگاه شیخ کالونام مجبور و یک وسیله سابقه معرفت غائبانه هم بود و هم آسا از عیب
بر سواد بدوان از آنحضرت روزی بفقیر میگفت که حیث نیست که حضرت میان در عالم باشد و تو محروم مانی و یک مرتبه
همین منی ازین نفس گیر آتش در جان حیران من بافاد حق تعالی در همان ایام سبلی انگشت که محمد حسینان مراراً بط
صحت ملازمت با او بود و بتعاقب ابله هم حسین میرزا از کانت که در بجانب پنجاب رفت و فقر را اسباب ادراک
تساوت مساکر و بدیا جلوه می کرد سابقاً تحریر یافت از لا پور شیر کده رسیده چندی در حال آنحضرت مشاهده نمود
که هم صاحب مسجود امان نسبت تامل داد و در زمان تبسم و حکم نوری از ثانیاً مساکر ایشان می یافت که
طاعت لایزال از آن سبک گشت و بر عهد حیان گردید که حاصل سه چهار روز بهره از زندگانی خانی برود گشت و کم بود
و یک صد و پنجاه کلمه در پیش تا خیل و چهارده پیش آمده در ملازمت آنحضرت شرف اسلام نمی پوستند و تلقین
شکستند و در آن بلده طبعان کلمه تسبیح و ذکر طریقت و کلاه مساکر عنایت کرده حکم فرموده که از
تسبیح و ذکر آن حضرت که در پیش من است و چندی در دیباکی از اهل بیت طهارت مبتلقات و
طاعت آنحضرت که در پیش من است و چندی در دیباکی از اهل بیت طهارت مبتلقات و

خواهد رسید و بعضی با امر از نهانی و مقاصد مطالب گفته و شنیده در صد و محصل خصیت با دم در نیمیان آنحضرت بحیث
 خصیت قوی خطه سوار از مسی قصد منزل کردند و پای محمد عالی را بر دووش گرفته چند قدم راه رفتیم در آن حالت که تیرمین زود
 آورد و وقت نموده فرمودند که مرا بجا بنشیند چنان سخن باز معرفت و محبت خداست تعالی مذکور ساختند که ملاحظه بر خلق
 اند و روزی در وقت و دواغ بوسید میان عبدالوهاب که از خلص صحاب طوبی بهم و حسن باب بود عرض کردم
 که خبر در مشایخ هند چنین است که وقت خروج سید تریک است و اکثری از آنجا آنطابق بر یک از سادات آنجا
 که قبل ازین چندگاه ابا و اجدا و اید بر سر سلطنت دلی و بداون شکر بودند نموده در تنبیه سباب جا و وسعت او را
 اند و میگوبند ما موریم بدین امر از جانب حضرت غوث عظیم رضی الله عنه و بعضی از امرای سرحدی را نیز فرمودند متفق ساخته و
 بعضی در مقامات و واقعات بشارتها یافته میخواستند که آن داعیه را از قوه محصل آوردند پرسیدند که آن سید
 هر چه وضع وجه حالتست گفتم فقیری منزوی به شری منقطع متوکلی مراضی است که اکثر اوقات روزانه در مقابری باشد
 و شبانه در حجره که دارد و بعد از آن و طاعت صرف می کند اما قبیل و اریست و در قنون سپاه بگری بیقریب و معیول
 و صاحب اخلاق حمیده و اطوار شایسته است فرمودند آنجا که این اقربا بر حضرت غوث می بندند و
 راه آن بیچاره میزنند و آن بشارت و اشارات همه از تسویلات شیطان است حضرت غوث رضی الله عنه با چنین
 امور چون راضی باشد چه امر او همه اینست که خلق محبت دنیا را از دل زایل ساخته بصدق و اخلاص خودی در محبت
 خداست تعالی آوردند و هر مومن آرزو با و هوا با نگرند نه آنکه کسی طریقه عبادت و ریاضت و مجاہدت را گذاشته باز در دام
 دنیا که دشمن خداست میفتد از جانب من بآن سید بگویند که خداست تعالی ترا توفیق استقامت در آن دادی که در آن
 کرامت در یاد اگر شایب از دوستی لذات فانی در دل تو باقی مانده باشد میباید که سعی در ازاله آن نمائی نه آنکه تیر ویر
 و تبیس آن جمع پریشان ناوان مغرور شوی و از راه افی اگر طالب دنیا با و شاهی که نهایت مطلب دنیا و اوست
 برسد و طالب آخرت هم تمام مقیم جا و دانی از جور و قصور و لذات اخروی پیوندد و طالب خدا بجزرت محرومی و نوسید
 از مطلب خویش ببرد و هنوز آن گریبان دی هزار هزار بهتر و خوشتر از تنوع و کامرانی این دو فرقی دون همت است و باین
 تقرب چندان جواهر خواهد بشارت کرد که در بامی اشک از دید بامی حاضران بر دامن بختین گرفت و آن مطلب فراموش
 گشته حالتی دیگر پیش آمد که شرح آن نتوان داد و بآن در دو سوز و دواغ کرده فریاد باز دم بیست دل با مید صدای
 که مگر در تو رسد تا لدا کرد و برین کوه که فریاد کردند چون بتقریب قرآت میرزایان الغنی که چه در وقت رفتن فقیر و چه وقت
 بازگشتن را بهای ما بین ما مور و شیر که مسدود بود من تنها بودم خادی را بدرقه او اندام در راه مور بخدمت
 شیخ ابوحنیف مہرنگ که اعظم خلفای آنحضرت بود برساند ایشان به راهی قافلہ بشکر حسینخان که از طلبه بلاهور آمده
 و از آنجا داعیه کانت کوله و اشک برسانند چون بلاهور رسیدم محبوب مردم حسینخان بجانب هندوستان روان
 شدم روزی در منزل سهار نور در باغی نشسته از دواغ جدائی آنحضرت کیاب بودم که مسافری پیراهنی قادی بدست
 گرفته ترو من آورد که این را بگر که از دست پیری بزرگی بمن رسیده و باره خودی را بمن بدهید بعد از آنکه حقیقت حال
 پرسیده شد گفت زمانی که میرزا ابوالحسن حسین را آنچنان واقعه پیش آمد با حاکم که از سپاسیان او حادثه شده و تاراج
 یافته مور و عریان در شیر کوزه بلاز دست پیر و سنگی رسیدم و بهر کدام با پیر بخت بند چون نوبت بمن رسید این

از بدن فرود آورده مریمت فرمودند و من پوشیدن آنرا که تا می دانسته برای نجات برون بجای با مانع نگاه داشته بودم
بشما میگزارم آن بدیه صغیری و گنج با و آورور را همین تبرک از و گرفتار قطعه نکست پیرا سبت آمدن * لذت جان یا فخر زمان
رایحه خوانده بودم فاشحه وصل ترا شد قبول الحمد فاشحه با و این سخن را که فرموده بودند با و آورور از خوارق دانستم
و حالا آن پیرا سبت را بر ابر جان نگاه میدارم و الحمد مد علی ذلک سقر و لما ألفت الشوق نحو جبا بدیه من
المهدد أذ جوائن یكون لی اللحد سے شوق تو دور صغیرم و هر تو دور ولم با شیر اندرون شد و با جان برون شود
مجل احوال آنحضرت اینکه قطب زبان و صاحب کشف و کرامات و خوارق ظایره و حج با بره بود و ریاضات شاق
کشیده و محامدات صعب نموده و کسب علوم ظاهری در بدایت کرده و افا و نیز فرموده و متوکل و گوشه نشین بوده
و بر گزینانه اهل دنیا نرفته مگر یکبار بحسب طلب از شیر کده نزد سلیم شاه و هر چند خلیفه الزمان وقت توجه بجانب
پسین شهباز جان را طلب شیخ فرستادند تا ملاقات دهند عذر فرمود که دعای ما غایبانه پس است و از صحبت و نماز آن
بنایت مجتنب بوده و فقر فخری را شعار خود ساخته و ایم انبار کردی و طالبان را ارشاد فرمودی و کسب آن کجاست تا
نموده بخد مت شیخ رسانیدی از انقاس نفیسه آن برکت زمان و قبله جهانیان فاضی با در سجد و نرسد و همناد
و دو جسمه در سر برده جلال و بارگاه و سال این دو متعال غرسانه زود با شیخ داود دلس تاریخ یافتند در حمتا در حمت
و اسعه و حشرنا معنی بساعه الی سعه شیخ این امر و سه سالک بخدوب بود و دقیقه از وقایع شریعت منظره با وجود
احالت از وقت نشدی و خوارق بسیار از و نقل میکنند بی تکلف زینتی در مرید گزینی زمانه که فقیر از ملازمت حضرت
میان شیخ داود و قدس اندر ره اعز زار بنجاب بازگشته بر راه امر و به متوجه بدادن بود در ملازمت سید شتار الیه رفت
آیاتی از کلام مجید خوانده و خطاب لا علی الخسین کرده و گاه گاهی بجانب من التفات نموده اشکات در باب فضیلت
جزا و اجر صابران میفرمود و کرمه و الباقیات الصالحات الایه بر زبان راند بعد از آن ظاهر شد که این تلمیحی
بود بوقوع بمصیبتی که مراد وی داد بجملا اینکه صید و شتم که اول مران خلی تعلق بود و درین سفر بودم که او در بداون از
عالم بر فریب در گذشته بود غالباً آن مقدمات تسلی بخش بحسب خاطر من بوده باشد و الله اعلم و فائس در سنه
نصد و هشتاد و هفت زوی نمود خواجه عبد الشهبان خلف رشید خواجهان خواجه است که خلف صدق
حضرت خواجه احرار است قدس الدار و اجم و قتی که خواجه عبد الشهبان متولد شد و او را بخد مت خواجه احرار برده از حضرت
خواجه احرار او را در کنار گرفته فرموده اند که مراد آگاه خواهد شد خدمت خواجه صاحب کمال ظاهری و باطنی بود و ریاضات
شاق کشیده و مجاهدات بسیار کرده محمود کمالات انسانی بود و خلاق از انقاس نفیسه آن قدوه ارباب حقیقا
کسب فیض نموده بدایت مییافتند در طریق و سلوک قدم بر قدم حضرت خواجه احرار قدس اندر سرده داشت از
سمرقند بهند آمده بزود سال در بنجا بود و در سنه نصد و هشتاد و دو میفرمود که وقت رحلت ما نزدیک رسیده
و ما مورع با آنکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگور خانه ابا خود رسانیم و متوجه سمرقند شد چون کابل رسیده
در جان کلام سب از شاه رخ اهل کابل را اسیر کرده متوجه بدخشان بود و یک یله شفاعت خواجه قریب ده هزار آدمی
از قید ارباب ظلم و ظلمانیان نجات یافتند چون سمرقند تشریف برده اند بعد از دو سه روز جهان فاسه را بدرود
کرد و در راه با کوه خویس در فون شد زوجه خواجه از ان عالی ترست که خوارق و کرامات از ان خلاص کمالات

ذکر کرده است آن نماید مگر این سطور جمال حضرت خواهر زمانی که از روی مصلی از پنجاه است در حد و دیوار کانون
و پیشانی رسیده بود از خلیفه زمانی که آمد بود و از دور دیده اما سعادت ملازمت و دولت مجاورت نیافت و سالی
اند علی و علی ابابکر امیر شیخ او بن جوینوی علی علیه الرحمه و الرضوان مریدان بزرگوار و شیخ سواد و بن
از سلسله چشتیه که در زمان خویش شفا یافت روزگار بود و عمری طبعی دریاقت بلکه از آن هم گذشته چنانچه پسرانش در
سده هفتاد و هشتاد سالگی خدمت او قیام داشتند و نیز با برقیاس و ملاحظه حیاشش اتمام کمال صرف عبادت
و تحصیل معرفت کرده اند اگر چه علوم ظاهری بسیار تحصیل کرده بود و نامرکز درس گفتنی و ذوق سماع و حالت بینهایت
داشت و با وجود ضعف بدنی و بیوقوفی ترکیب عنصری و کستی جمیع اعضا که در وقت تجدید وضو و قیام صلوة و بعضی از
حرکات ضروری دیگر بی امداد و امان از محل آرام برخاستن شواری بود هرگاه آواز سرودی شنیدنی سماع برخاستی
و چنان سطاقی و تردد و حرکت کردی که چند کس از حفظ ما جز آمدندی و در وقت ادای صلوة فرض نیز زمین نسبت
داشت که سفر و نوافل را نشسته او امیدوار بود و بعد از آنکه او را بر میداشتند و تحریمی نسبت فرض را ایستاده و میگذاشت
چنانچه بی احتیاج بود و امداد داشت و مشهور چنین است که خوارق عادات که بطریق اکل و شرب لازم حال او بود
بی تکلفانه از او ظاهر شده و اولاد و احفاد فرخنده نهاد او بسیار مانده فرزندان داشتند سفید ریش از هر دو دست
فماس شریف ترتیب آفتاب نشستی که بر اینده اشتباه شدی که حضرت شیخ کرامت و اولاد کرام و از شریعت و طریقت
و حقیقت چندان جوامع الکلم فرمودی که از احاطه تقریر عوام بلکه اکثری از خواص هم خارج باشد و دست مرزبان
بوالهوس از دامن ترجمان آن کس را کوتاه و نهی نیز باعث اشتباه می شد در زمانی که خلیفه الزمان بار اول برفع
رفع مخالفان بر سر جوینور کشیدند و از مسلک تا جوینور سه روزه راه مانده بود که شیخ در بلده مذکور بر حمت حق پیوست
و نقاب خفا از عالم فناء بر چهره هستی کشیده مصداق بلی اخیاء محمدی که تصحیح گردید و کاتب ادب و ارباب بلازمت آن
قدوه آفاق زرسیده و فاش در سده نهمصد و هفتاد بود و شیخ او بن تاریخ وفاتش یافته شد شیخ عبد العفو
عظم لوری عظم پور قصبه است از توابع سنبل وی مرید شیخ عبد القدوس حشتی است صاحب کمالات صوری و جو
بوده ریاضت و مجاهده کرده و در متابعت حضرت حجتی پناه صلی الله علیه و آله و سلم توفیق او گشته در ابل صحبت و در تصرف
کردی و هر چند طالب را مناسب است کمتر بودی جاذب شیخ او را از جا برده بی اختیار باطل خدمت ساختی اکثر اوقات در
علوم دین فرمودی کلام بلاغت فرجاش راحت و لهامی شوزانگیز زبان سخنریش مریم جانهای مشتاق بود پس
صوت و خوبی سرت سزاوار زبان بود مرید مکتبی و خلائق را و عطا و نصیحت فرمودی و رسالی و مقصودت نوشته است
کمالات ظاهری و باطنی شیخ بیچ ترد و نیست و بعد از آنکه قدم در داتره آبناء الثانیین حقیق الله بنا و در شوزانگیز
پشتاد و پنج مدار البقا حلت نمود و هم در عظم بود فون گشته عظم امیر شانه میان و محمد الدین احمد کاتب
نسبت او علونیت خود را بحمت خرابت کثرت بیان بنا و از اظهار کیا بر روزگار و صاحب صانع و مکتوبی و مکتوبی
و بر جاده شریعت مستقیم و در گوشه قناعت معتمد و ایم بدین علوم اشتغال داشت و قدرت او در شیخ علم و عمل در علم
بود که کم کتاب دین از صرف حادی یا قانون و کشف و شرح متناهی و کشف کلام شیخ یا کلام شیخ و در کتب
را می نوشت تا فاسن منبر که از ضمن میرسد و می بسیار در کتب الشانی ظاهر و او را منظر ساخته بود و در کتب

از سالان و صحبت در کان بملایمت او آمد و الناس عامی نمودند و آنرا آن رومی یافتند و هرگز بطور خود بخانه اهل دنیا
 نرفته که در مدت عمر یکدیگر و بار حسب طلب اگر او قدم از خانه و مسجد خود برای نماز جمعه هم بیرون نمانده و خانه او مقصود
 حقش با کار و اختیار روزگار بود و لباس و وضع و سیاحتها از احاد الناس نداشته بجامه درشت و کتفا میگردید و هر چه
 وقوع میسر میسر بدین ایضا میسر بود اگر ابدت بجای دیگر داشت اما از شایخ محمد غوث یافته در ادب طریقت تابع او
 بود و کار را نزد او اتمام کرده از مشرب صوفی و ذوقی بر او جا تم داشت چون در عهد سلطان محمود گورانی شایخ محمد غوث از
 هند وستان بکرات رفت شایخ محمد غوثی که از شایخ کبار و مقتدایان صاحب اقتدار و علما بزرگواران عصر بود قوی
 بر قتل شایخ محمد غوث نوشت و سلطان آنرا موقوف بر امضای میان وجه الدین داشت چون میان حیدرآباد
 خانه شایخ رفته در مرتبه اول شیفه روی او شده بود و مقتدایا باره ساخت و شایخ علی بی اختیار بنزل میان آمده جا مه
 پاره کرد و گفت چرا بشیوع بدعت و وقوع رخنه در دین راضی میشوید در جواب گفته که ما را باب آقا ایم و شایخ اهل حال
 ضم با بحالات او نمیرسد و بطاهر شریعت هیچ اعتراض قاج بر او متوجه نمیکرد و این بود باعث عقاب و سلاطین و حکام
 کرات بر شایخ محمد غوث و نجات او از آن مملکت بعد از آن در مجلس با سامی گفت که نظر بطاهر شریعت چنان است
 که شایخ علی مستحق است و در حقیقت انجان که مرشد است در سنه نصد و نود و هشت ازین سزای حشمت در گذشت
 و شایخ وجه الدین بی الف لام تا پنج یافته شد و وجه الدین الرضوان مخفی نماند که ملازم است این چهار غیر قریب است
 و ذکر ایشان است اول است میان عبدالعزیز سمرقندی نیازی طایفه است از افغانان اول
 شایخ سلیم حشمتی فخری بود در حجره که در جوار خانقاه حیدرآباد است و صاحب کتابی است در شریعت و فقه و تفسیر
 معتکف بودی چون شایخ سلیم مرتبه اول از حج که بر او مشکی برده بود و شریعت او در راه است و صاحب کتابی است
 طوماری مشتمل بر ذکر مشایخ و اهل آمد که در ولایت عرب و بلخ و هند و غیره بوده است و در کتب ظاهر کرده و این
 مشایخ را در ریافت و صحبت با این میر سید محمد جوهری که در آمد و در کتب حقوقی مبدعیت کرده بود و در
 و کن بود تا آخر همان طریقه اختیار کرده و چند کتابی در بیان خود در کتب ظاهر کرده و در کتب ظاهر کرده و در
 و متاعی اوقات بی بی و سبب تکلفی صرف نموده چون احاد الناس و این از قیود و تعلقات نیز میسر است و با
 بتقریب ذکر شایخ علانی بیایند رحمت ابد سلیم شاه او را با شرمی من در ملک از بسیار داده و زیور در سبب سر شایخ
 بلخ نمود و از مسافرت اختیار کرده در اطراف واکتاف است بدان سبب است تا نمود آخر عمر شایخ در مدینه بود
 در سمرقند گوشه خلوت گرفته بطریق سایر شایخ سلوک میگردید و در کتب ظاهر کرده و در کتب ظاهر کرده و در
 بود تعمیر نموده تعمیر بسیار در خانه فرمودند و نامهای این عبدالعزیز با شایخ غریب بود و در کتب ظاهر کرده و در
 و غیره پس سید نزد او آمد و در کتب ظاهر کرده و در کتب ظاهر کرده و در کتب ظاهر کرده و در
 کردیم و بعد از آنکه صحبت من المینین نمایم شد از آن است که در کتب ظاهر کرده و در کتب ظاهر کرده و در
 زبان کوی بکاتب آنست چون بسند رسیدند از راه بلخ طلبیدند و تکلیف زمین در معاش کردند و واقعات را
 دست و نیز ساخته قبول کردند و خواهی خواهی فرمان نویساننده حواله نمودند و امتثال امر نموده فرمان را گرفت اما شیوه
 اهل اندست نداده و بان هیچ پرداخت نماند و در گذشت مدار عمل او بر کتاب احیاء و کیمیا بود ساس که قرابتش از غیر

شد فقیر همراه محمد سینخان بودم اورا در سر سینه دیدم فایده چند از کتاب احیاء الدین داشت بیان میکرد محمود خان نام
 یاری که از عهد سلیم شاه آشنائی با او داشت و شیخ مبارک اورا در زمان کشاکش شیخ طحطاقی نسبت به خطاب داده بود
 از او پرسید که دل چیست گفت از زمان اول هزار مترل راه است از آن چهار تیر رسیدن اخلاق بگویند بعد از آن بتقریب
 ذکر میرسد محمد جوپوری قدس اندر وجه مشغول پیچی را آورد و از وی شهادت خوانست او گفت در زمان رحلت حضرت
 میرسد محمد جوپوری در فراه حاضر بودم که از دعوی مهدویت ابا آورد و فرمود که من مهدی موعود هستم و الله علم درین میان
 محمود خان اشته می گفت که میان عبد الله طرفه کاری کرد که شیخ طحطاقی بچاره را بگشتن داد و خود قدم از راه بیرون
 کشید میان عبد الله در سن نود سالگی در سنه هزار ازین سرای مستخرجت در جوار حضرت پروردگار طر شانه بردم که به
 فی علی علیین شیخ ابو القاسم کجراتی دادا حضرت میرسد محمود جوپوری نسبت قدس الله سره الغریب امام میرزا زبیده و این
 نسبت بعد از رحلت میر و شیخ صاحب جاه و جلال و کمال بود و بر و شش سلسله مهدویه را شرح و ثابت
 قدم با استقلال چون در که معظله کجرات با شیخ کدائی نسبت آشنائی تمام داشت در زمان پیرخان خانخانان بتقریب
 همی ضروری با گره آمد و در اندک فرصت آن معرکه بر مجوز و شیخ کجرات رفت در زمان طالب علمی پیشی بوسیله
 عبد الله قنداری خویش حاجی مهدی لاهوری انظر آب اگر چه محله شیخ بها و الدین مفتی رحه الله ملازمیت شیخ سید
 در حرحه عالی تنها شسته مشغول بود این حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم لا یفعل قومین کفرون الله الا یحقنهم الله
 و عشتبهم الرجعة و نزلنا علیهم الشکینة و ذکرهم الله فینک عتک و ترجمه آن بیان کردند و تلقین ذکر کرم و
 چند گاهی بان مشغولی داشتم در خود فیضی عجیب غریب مشاهده میکردم و معنی قرآنی بر من کشوف شد چند گاه چنین بود
 که بر صدای و ندای که سمع مرقع میکرد و گری پنداشتم بعضی طالبان ایشان را دیدم که از جهت تخریر از مالایعنی سریش
 بر لب چسپانیده و بعضی سنگزیزه بدان گرفته بودند سال و فاشش معلوم شد که گویا بود ذکره با شیخ ابو القاسم
 لاهوری از خلفای حضرت میان شیخ داود قدس الله سره است در چابک روی بگانه زمانه و آتی انایات حق
 سبحانه بود خود را در محبت پرور باخته و نسبت بذات شریفش چنان پیدا کرده که گویا یک معنی صحیح بدو عبارت تلخ تغیر ریاست
 و کوه صدوت و غبار امکان بردامن همیش صلا شسته بجز و دیدنش یا وضائی عر و جل بر هر دل سیاه غافل می انداخت
 و در حد طلبی و بیعنده سربت میکرد و بغیر از دوسه یاری از یاران و طالبان هزاره زبان حضرت میان قدس الله
 روح که در لاهور مسکن داشت کسی دیگر با بخور خود نمی طلبید و مقید بر برگرفتن نشد و پیوسته در حرحه تاریک که درون
 باغی بود آنرا داشت و گاه گاهی که شوق حضرت میان گریبان گیر او میگشت از لاهور میگردد و در شیر که که بسافت
 چهل کرده زیاده است پیاده میرفت و آستان بوسیده بهمان پای باز میگشت و تاب تجلی دیدار پرانوار حضرت
 میان نداشت در سالی که مذکور شد ملازمیت آن بزرگوار عالی مقدار شرف شده کیش و روز در جوار ایشان جهان
 بودم در روز دیگر راه شیر کده در عین ایام خلل تنها با یک جلو دار روان شدم و از منز جانب چنان راه زمان که من
 راه برین گرفته بود و ندانم چیران میماند می پرسیدند که یک درین بیابان بر خطر کجا میروی حسین گوی گفتم که از خدمت میان
 شیخ ابوالحسن ملازمیت حضرت پرستگیر جنها المیروم بجز و شنیدن نام مبارک ایشان جمله حلقه کوش شده و
 و امثال آن می آمدند و راه میگردیدند و لالت بر خرم و احتیاطی نمودند و ترغیب بزرگ و در تمام حضرت میان

اشتهای پرخاص و علم بدان دیار بود و میگردد تا ما قبت بعافیت مقصود با رگشتم چنانچه گذشت و در سالی که حضرت
میان از عالم فاسر برده و در ملک تقارن و نذر اندک فرصت و بای هم در پنجاب افتاد و جمیع اصحاب و اهل بیت و
خلفا مشهورین که قریب پنجاه شخصت نفر کاملی کمل بودند از جمله ترجمان اسرار میان عبد الوهاب که بنیان پابونیر میگفتند
همه بر یک میعاد بطریق تقاب و تناوب در عرض سه چهار ماه بحضورت ایشان ملحق شدند الا ما اشارت نمود و از عامه
طالبان و جوانان که در آنجا بودند و از جهت سبقت نسبت میان شیخ ابو اسحق نیز سبب عزت از یادیه فراق مکتبه حقیقی وصال
الصال یافتند *فمنهم من قضی نجده و منهم من یتنظر* آنچه بود که جامی را کنی در کار ایشان بعد از آن حافظان
سلسله علیه قاریه میان شیخ عبدالعدو که ولد ایشان است حضرت میانسنت چون او در سالی که مذکور شد خدمت
بروضه رضوان کشید جای جامع جمیع کمالات و قایم مقام همه ذوات عالیصفات بنیان شیخ ابو سعید است شعر
سَلَامُ اللّٰهِ مَا كَوَّلَ اللّٰيَالِي *عَلَى السَّيِّمِ الصَّفِي إِلَى الْمَعَالِي* امید که این دهنه سعادت همیشه شمر باد با بنی و اله الامان
شیخ رکن الدین رحمه الله ولد رشید شیخ عبدالقدوس گنگوی است که مناقب و کمالات دی شرح و بیانی
مستفنی و مکتوبات قدسی که جمع کرده اند مشهور و اهل براسنت و گنگوی قصبه البیت از نواحی تنها غیر صاحب رتبه عظیم
بود و اما کمالات و در بشره او ظاهر و شانی عالی و در تصوف داشت بر طریقه مشایخ خویش سلوک مینمود و از ارباب
ذوق و حال بود در خانه اهل حشمت و شوکت احیانا و نا در بقدر ضرورت رفتی و الا در زاویه عزلت و انقطاع
بسرودی جامع این اوراق او را در زبان قرات بیرمجان در دینی مجلس شیخ عبدالعزیز رحمه الله ملازمت نموده و
آنکه در میان مصطفی کجاست اصل او از طایفه بوهره است که در کجرات بسود و سودا مشغولند و یکی
از یاران بر واسطه میر سید محمد جوهری قدس الله روحه پیوسته طریقه فقر و فنا پیش گرفته تا آخر عمر در آن وادی اشکاف
در زید چون خلیفه الرانی بعد از تسبیح ولایت بنک از پیشه مراجعت نموده با جمیر رسیدند اصعبت خان ثانی میر بخشی
او را بحسب حکم از کجرات همراه آورد یکی در ضمن دیوانخانه علمارا طلبیده از شیخ مصطفی تحقیق مسئله مهدویت مینمودند
و او محبت بود و مناظره با استدلال و حجاجی ابراهیم در بحث بموجب شیهه لسته خویش حکلمات میگردد و شیخ را آزاد داد
و فقیر آنچه در کتاب شرح گلشن با از استیضاح شیخ محمد لاهی که برید بر واسطه میر سید محمد نور بخشی است که او هم در زمان دعوت
مهدویت کرده و بر سر آن فتنا بار آورده بود شرح و بسط نقل کردم چون این سخن مخالفت مدعا شیخ بود ظاهر است
غبار خاطر او شده باشد و بعد از رسیدن بقجرات او را فرمودند که چند روز بجا خانه خوابه عبد الصمد مصور شیرین قلم باشد
بنا بر تلافی آن قصیر بطریق غده خواهی پیش آدم و استغفا نمودم ضعف بسیار داشت در همان مجلس طشت آلود
و خون بسیار از زبان آورخت و چون رخصت بجانب دیار کجرات یافت غالباً در راه یاد وطن رسیده رخت
ازین برای فانی لبرای جاودانی کشید و این واقعه در سال نهمصد و هشتاد و سه بود و او مکتوباتی دارد که از آن بوی
غریب و قیاس خلی می آید ما ملا صد بلطف شیخ اسحق کا کولاهوری پدر او شیخ کا کونام داشته و مردم لاهور با او
عقیده ولایت دارد و انشده مستور متوکل و متورع بود و دیگر گنجخانه ارباب دنیا نرفته و حاجت نخواستند و ایام درین
حکایت جامع جمیع علوم و صون مشرب و همیشه بچون مشغول مینمود تا نمیر رسیدند سخن نمی گفت روزی بجز و کلمه
در ای ملاقات نموده دی و یکی سفالین از شیر و بیخ شیخ داده که این را بردارد همراه من بیای تا شای و انکاران را

بر سر داشته و بر بار گذارنده تا بمنزل رسانید و الا ان نقتلک قبل ان یقتلک یعنی پیش از آنکه او را کشته شد
 و از طایفه ای که ممتاز گشت در شهر سمنه نهند و چون شربت ملازمتشان بزرگوار است تا نیمه روزی این حکایت
 بتقریری با شیخ فیضی که در همان نزدیکی خطاب ملک العشرای میگوید بافت گفتن تا بر شیوه او که گفتی هیچ مشایخ کبار
 اخصی و حال و اثبات خود بود بطریق استهزا نهدت شیخ میگوید که در دوام سخن و در آنکه همان شب یا شبی بگرد
 خواب دیدم که شیخ ابو الفضل در صحرائی فرود آمد و در بیان گشتگردد و سه دیواری پیش گذاشت شیخ همین در خانه تو پیمان
 کرد که هر شب ماه نو مندوزن در راز باو شنای هر میدهند گنگ در دست گرفته بجانب من میماند از او بشمار
 گرد و پیش من بسیار و هولناک بر خاستم و در روز دیگر نزدی در ملازمت شیخ بروم و نیز قبول مقرون گردید و آنچه خود
 گفت که از جهت کبر سن قدرت حرکت از او نداشت اما دست برداشته تا آنکه خواند و آنکه بعد و او استاد
 اکثر طایفه مشهور ملازمت مثل شیخ سعدی که قرینه در روزگار داشت و شیخ منور و غیر ایشان در زمان جوانی
 بیشتر بکار مال در اجرت بود چنانچه هر گاه از درس خارج می شد باز و جزه و امثال آنرا گرفته بپس بر میرفت
 و با دو در شکار گاه می گشت سن شصتین از صد سال تجاوز شده و سینه سفید و نو و شمس در جوار کتف
 ایزدی مشتافت شیخ سعدی که امیر استیل از شاگردان کشید صیاب فیاض شیخ همین کار است و کتف
 اطوار مختلف است در ابتدای حال مشرع بود و یکبار ترک قید نموده مرکب جمیع نوای می شد و با سطره غسیل
 پیدا کرده بارین سفید و زباز او یکدشت سه زمین پیش اگر چه خلق گرفتاری زمین است و چشمت آمد و ماند ستانی که بسوی
 و مردم خاکپای او را از بس حسن عقیده بجایی تو تیا می کشیدند و عقیده ولایت با او داشتند و در اسما لیت در زمین
 نحاس درس میگفت و از اسباب جمعیت بهره داشت و عشق آن نگار و باخت ششی با او شتاب میخورد
 که جمعی از محبتیان با تقاضا طلبید که نسبت تلذذ با دوام شدند هجوم نموده بجهت صلاح حال او از راه دیوار خانه
 او در آورد و آلات ملاسی و سناسی شکسته خواستند که او را تعزیر نمایند همان سخن را که بخلیفه ثانی حقانی امیر المومنین
 عرضی اندر عهده گفته بودند که اگر من یک نام شروع کرده ام شماسه نام شروع را از کتاب نموده اید و بتقریر سزاوارترین
 که جنس و بی اذن از راه دیوار سرد زده در خانه در آمدید با شما صفت عمل عمل شده با گذشتند بعد از این تو فوجی بود
 نضوح یافته و کتاب اجارا دستور خود ساخته پوسته بعبادات و ریاضات میگذاشتند و تصانیف بسیار
 سفید عالی نوشته اند از جمله شرح بر جواب القرآن که تصنیف امام غزالی است رحمه الله چون خلیفه الزمانی او را بنگار
 طلبیده پرسید اندک از کلام تو سب که گفته از جامع نویسد ما که ایشان از زبان بندی گامی میگوشیدند و شاه را این گفتی
 اول بسیار خوش آمد و صحبتی ممتد داشتند فقیر مرتبه اول در لاهور ملازمت او کردم بتقریری قضیه ویرانی بلقان و آبا دانس
 لاهور و قضیه سلاطین نگاه خصوصاً سلطان حسین اچان تقریر کرد که در حسن ادا و فصاحت عمارت و تخیل آن شایسته
 ماندم و در کم جای آن طلاوت گفتار یافته شده او هرگز هیچ ساسی را فراموش نگذاشته و با وجود آنکه از سبب ستم
 و نداشتن تاریخ بوده و مدد معاش از جانب بادشاه و هم نداشت معلوم میگردید که ستمگرانه تصرف و غلبه ایشان را که
 و خلاق درین امر چنان بود بعد از آنکه بسن بشتاد و سالگی که در پیش رسیدن زمین برای بجای میگذاشتند حاضران
 بشیوع جانزه او متجاوز از آنوقت رفته نفس پاک او را ترک بر سر و در پیش میگذاشتند و جای نهادن دست و پدیده

شیخ عبد اللہ بدونی از سنات زمانہ و برکات روزگار و صغیر سن سبق بوستان یاد میگرفت چون باین بیت
رسید گشت حالت سعدی که راه صفاء توان رفت خبر و روی مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معلم برسید کہ
معنی بس بیت صیت فرمودند زبان ہندی بیان کیند گفت ترا با این چکارست فرمود تا خاطر نشان نمی سازد بیشتر
سبق بنیکرم چون معنی آنرا گفتہ پرسیدہ کہ تعریف محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمائید کہ گیت شما از اخلاق و معجزات
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیان کردیم و شنیدن آن جذبہ ربانی گرفتار گشتہ و پیراہن چاک زودہ کلمہ طیبہ
بر زبان راند و چون خبر بوالدین اور رسید دیدند کہ او ابراد و تبر از ایشان نمودہ قابل خود نیست بضرورت دست از بازو
و از نواحی سامانہ کہ سکن ابا و اجداد او بود بجانب و بی سفر اختیار کردہ بقرات قرآن و دانشن حکام و طلب علم
مشغول شحا قیت جمعی از علماء نامدار و مشایخ کبار را دریافتہ از فحول دانشندان عهد گشت و دست ارادت بمیان شیخ
عبدالباقی چشتی بدونی روح اللہ روح دادہ تلقین ذکر ایشان گرفت انگاہ بلازمت شیخ صغیر خیر آبادی قدس اللہ سرہ
الغزیر و دیگران پیوستہ و بر ریاضت و مجاہدت اشتغال نمودہ تکمیل رسید بعبادت علم از اکثر مقتدیان روزگار خویش یافت
خصوصاً از میان شیخ لادون و بلوی و میر سید جلال بداونی و بعد از وفات مرحوم قائم مقام او شدہ سالہا
در بداون در سن اقاوہ فرمود و خیلے از دانشندان نامی کہ بمرتبہ ہشتاد رسیدہ اند از وامن او بر طاعتند و مردم اطراف
ماکنات اراضی ولایات بلازمت شرفش رسیدہ بسعادت جاوید و میر سید و در او اخر حال جذبہ برو غالب آمدہ
در مجلس جماع حاضر میشود و از شدت غلبہ شوق و ذوق نعرہ جان گذار و صیحو دل افروز کشیدہ بہتر از میفرمایند و چند
قدم میرود و سبے آنکہ وجد و رقص در میان باشد و معالاجول فرستادہ بمقام خود مراجعت نمودہ می ایستد و در
بے تکلفی و بے تعینی چنان بود کہ بروش سلف و خلف از بے اتباع متاع خانہ خواہ قلیل خواہ کثیر و سایر مصالح ضروری
باحتیاج اللہ بیادہ بدکان و بازار شریف میرد و برداشتہ بمنزل می آورد در میان راہ جامعہ طلبیہ سابق نیز میفرمود و چون
میگویند کہ حاجت تصدیق مخدومی نیست ما این خدمت را بجای آریم قبول نذار و از صورت تجتہ اس فقہ و فتاوی باردار
و با وجود اجازت تلقین ارشاد و خط خلافت از بزرگواران مقید بشیخ کہ مریدی نیست بلکہ احترام تمام از ان وادی دارد
بزیب مشایخ و در لباس اولیاء تحت قباحتی و محتجب میانہ صغیر زمانی کہ شرح صحائف در کلام و تحقیق در اصول فقہ
کلاز متسع میخاندیم با آنکہ جمعی از سرشندان فیاض متعلمان صاحبان فرسخی شریک بودند و اشکالات و دقیق می آورد
برگزیدیم اورا کہ در افتادہ و افتادہ کلی آن ابجاث شریفہ و نکات فاضلہ احتیاج بمطالعہ افتادہ باشد از آنکہ
جمیع نظریات بدیہی او شدہ و ملکہ قوی حاصل گردیدہ و نمودیم عنذ اللہ گشتہ طالب درس نو و سالکی ست الشاہ
الغزیر بطبعی رسید شیخ حلال الدین فتوحی مجذوبی بود سالک ابا و اولاد از ملتان آمدہ در سن پنج کہ شہر قدیم
شہر ریندوستانست مسکنت گرفته بعد از سلوک جذبہ دریافتہ و با آن و فقہ از وقایع شرع مطہر نامری نمیکند
گاہ گاہی کہ حال بر ویستلای یافت روی را سیاہ کردہ و ریشمان چہار پائی در گردن انداختہ در بازار می گشتہ و یاد
مصیبت آمیز دور و انگیز میکرد و امثال این بود اما ی غیر مکرر بسیار داشت روزی از نماز جمعد در مسجد فارغ شدہ بود کہ
غیر بلازمتش رسیدیم بر خاستہ بر باریت قبور مندرسہ ابا کریم خود کہ در محن مسجد بود رفت و پیر قری فاتحہ میخواند و در
تعداد آن بہر بیان بیان حالت آن میکرد و جدا از فرق آن مشایخ و دہ بخود فرو میرفت و بہنگام انصراف مسند

انفرايض ازان خادم پرسيد گفت که اگر شخصی بمير و نوکرت پترو نوکرت و قهر و ازت گذارد و پسر را از ترک مريت دو خصم
و دختر را یک حصه آنرا بسع رضا شنیده و سخن نا گفته روان شد و بعد ازان چنان ظهور انجا میدکد بموجب آن حدیث
بلاغت مفهوم با منضمون که اگر مستند از علم فرائض بر مقبره بخوانند و بیان قسمت سهام کنند برکت آن تمام این
منقول میگردد و شیخ آن عمل معمول بود و در هیچ کجای خلعت نمی درزید هیچ کجور مجذوب گوا لیا سنی رخصه
از سادات حسینی بود در ابتداء حال سپاهگیری میگردد و یکبار ترک نوکر که کرده نبقانی مشغول شد و شبها بنجانه
عورات بود مستوره آب برده رسانیدنی و خلافت را بے اجرت آب داوی تا آنکه جذب بر رسید و از کار و بار باند
ترک اختیار کرده بطریق محاوره سخن نگردی و پیوسته مستهک بودی سه بشدم دست بدیوار ضعف از کوبت بد
آمدی جلوه کنان صورت دیوار شدم و در پایان بازار گوا لیا ر محلی برای سکونت گرفته و ایم انجامی بود و همیشه مرا فکند
در مراقبه میگذاشتند اگر حضار را بنحاط خیری گذشتی بطریق مجذوبان از روی بزیان جواب آن گفتی که اصل کردی و احباب ضیاء
گفتی و شبها و ایم در قیام گذرا بینی گاه گریستی و گاه خندیدی از ثقات شنیده شد که سید از ولایت آمده بران سیاه
او طلبیده بود فرمود تا بنیرم جمع کرده آتش بلند فرود صند شیخ دست او را گرفته گفت بیانا هر دو درین آتش در اتیم رخ
تا سیر روی شود هر که در و عیش باشد و سید تقاعد نموده و او با آتش در آمده سلامت بر آمده و مثل این خوارقی سیاه
از نقل میکنند و همه بر معنی متفق اند اینجا بر همین قدر اقصاء نموده آمد و در شهر سندنصد و هفتاد و نه شی نقره زبان دید
بار بار می گفت تا از بالای دروازه افتاد و جان بحق تسلیم کرد و شیخ فیضی تاریخ اورا کپور مجذوب یافته شیخ الحدیث
که یکدیگر سے کر یکتیسر قصد ایست بر کنار آب گنگ از تو ایچ سنبل مدت چهل سال بر جاوه فقر و قناعت کلن داشته
بارشاد طالبان مشغول بود و در توکل شانه داشت و محبتش یا از خدا سید او در هفتاد و سالگی بطریق سیر سنبل هفت
و مجوزه خدمت شیخ نجوم حرم سنبلی که عابده صایمه و هر در اقیه وقت بود تا مدت سی و پنج سالگی بے شوهر بود و افظا
بغیر از شیر نمیکرد غائبانه بادی ارادت آورده التماس نموده که راه ضارا بمن نمایند جواب فرستاد که تا پروی سنت حضرت
خیر البریه علیه و آله من الصلوة و التحیة تمامی و در عقیدگی در نیای سخن این پرسیدن و گفتن ترا و بالستنی الحال
در محفہ سوار شده بلا منتش رسید و بجباله او در آمد و در اندک فرصت پرو و سفر آخرت گردید فقیر با با رسید قاسم
نام انا عیان سادات و بے ملازمت آن بزرگوار رسیدم اورا بسیار خوش مجلس خوش تقریر یا قلم چون طشت
آفتاب بهمت دست شستن آوردند فرمود ابتدا ازان سید یکتند که الصا شها اولی بالثقل بمرح عارف
حسینی از بنا تر شاد و معیل است صاحب دعوت و ریاضت عظیم و مجاہدت قویست چنانچہ اظفار پوسته بنان جوین
سوخند درشت و گیاه تلخ می کند و دیگری تاب تناول آن ندارد و بر جاوه شریعت قوم مستقیم است و پنج وقت اذان
در عین پیشگاه شیخ القاضی بدر بار باد شاهی میگردد و هیچ با که از کس ندارد و خوارق بسیار از نقل میکنند از انجلا اینک
کا خذ باره و در و نقل آتش سوزان می اندازد و اثرش فی مسلوک انا بنجا بد آورده بخاضران مجلس هر چند باشند سید
و میگوند که از حجره مقفل بطریق نقل شباح بدر می آید و کجا دیگر ظاهر میشود و وقتی از جرات در بده لاهور آمده میوای تر شاد
در تابستان و تابستانی در زمستان مردم میداد و غلام پنجاب که همه ایشان مخدوم الملک بود متعرض شده گفتند که
ظاہر است که این نوکرا از باغبانای مردم است که بے اذن متصرف شده خوردن آن نامشروع و حرمت است و محبتش